

## نگاهی به تاریخ قرآن

مؤلف: جان برتن

ترجمه و حواشی: حسن رضایی<sup>۳</sup>

چکیده: به عقیده نویسنده، انگیزه عثمان در جمع قرآن، هراس از گسترش اختلاف قرائت‌ها در میان مسلمانان بود که مبادا آن اختلاف، مسلمانان را چون یهودیان و مسیحیان بر سر کتابشان به اختلاف دچار سازد. پیش از او، ابوبکر آیات قرآنرا گرد آورد، ولی آن مجموعه را منتشر نکرد، عثمان که از فقدان مصحف واحد در میان مسلمانان احساس خطر می‌کرد، قرآن گردآوری شده ابوبکر را انتشار داد.

مترجم در چند مورد، نقدهایی بر کلام جان برتن بیان کرده است، از جمله: روایت زهری در کتاب المصاحف، نظر شیعیان در مورد قرآن، روایات نزول قرآن به هفت حرف، نزول قرآن به لهجه قریش، تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها. واژه‌های کلیدی: برتن، جان / جمع قرآن / عثمان / اختلاف قرائت‌ها / حدیث سبعة احرف / دیدگاه شیعه در باب قرآن.

---

<sup>۳</sup>. ÇÓÊÇİÇÑ ĩçä Ò çä ÊâÑÇä.Email : h\_7tadur@yahoo.com

## طرح مسأله

از جمله مباحث قرآنی، بحث تاریخ قرآن است که خود بر موضوعاتی چون: کیفیت نزول قرآن، اسباب نزول، اختلاف قرائات و تدوین قرآن مشتمل است. قرآن‌پژوهان مسلمان و غیرمسلمان به مسأله روایات جمع‌آوری قرآن اهتمام ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. آنان با سؤالات متعددی در این حوزه روبه‌رو هستند، از جمله: قرآن که آیاتش پراکنده و به تناسب زمان‌ها و مکان‌های مختلف نازل شده است، چگونه و در چه زمانی گردآوری شده و به صورت کتابی که آغاز و پایانش مشخص است، درآمده است؟ آیا پیامبر ۹ خود عهده‌دار این مهم شده و جمع‌آوری قرآن با نظارت و امر آن حضرت انجام پذیرفته است و یا آیندگان و خلفای پس از پیامبر ۹ این امر خطیر را جامه عمل پوشانده‌اند؟

جان برتن<sup>4</sup> یکی از خاورشناسانی است که در کتاب جمع‌آوری قرآن<sup>5</sup> به

سؤالات مذکور پرداخته است. ترجمه و نقد و بررسی فصل هفتم کتاب

<sup>4</sup>. John Burton, *The Qur'an: A Study of its Text and History*, London, 1929, p. 12. *En-Ena ÇOËÇİ İÇäÖ Çä ÓäË ÇäiÑæÒ Çä áÓËÇä Èæİ. ÂËÇÑ äËÛİİ İÑÈÇÑäãËÇÍË Úáæã ÞÑÄä à æ äÓÇÆá ÝÞàì Èä ÑÔËä ÈÍÑİÑ İÑÄæÑİä ÇÓË.*

<sup>5</sup>. The collection of *The Qur'an*, ÇËÑ äÐßæÑ İÑ ÓÇá 1977 *ÈæÓØ ÇäËÖÇÑÇË İÇäÖ Çä ÞäËÑİ ääËÖÑ Öİ. ßËÇË İäÚ ÄæÑİ ÞÑÄä İÑ ä Çä ÇæäãËËäá ÈÑ İæ ÈÏÖ æ äÑ ÈÏÖ İÇÑÇİ àì ÝÖá ÇÓË. äÄáÝ İÑ ÈÏÖ Çæá İÑÈÇÑä äÓÄäá äÓİ æ ÇÞÓÇãÄä Èä ÈÝÖİá Óİä ÝËä æ İÑ ÈÏÖ İæä Èä ÈÌÒİá æ ÈÍáÍá ÑæÇİÇË İäÚ ÄæÑİ ÞÑÄä æ ÈÄËİÑ äÓİ ÈÑ ÄäãÇ ÑİÇÍËä ÇÓË. Èä ØæÑ İáÇÖä àì ÈæÇä ÝË ßä ÈÑËä İÑ Çİä ßËÇË àì ßæÖİ ÈÇ ÈÍá ÈÑ äËÇÍË ÝÞàì àÓİ æ äÓÇÍÝ ÖÍÇËä İ ÈÍæİä ÞÑÄä ÑÇ İÑ ÒäÇä İÇäËÑ ÇËËËË ßäİ. ÑæÖ ÈÑËä İÑ ßËÇË İäÚ ÄæÑİ ÞÑÄäÈİä æäã ÇÓË ßä æÞËİ æÇÑİ äæÖæÚ àì Öæİ Ç Ñ İÑ äæÑİ Ää äæÖæÚ ÑæÇİÇËÈ ÇÇÖİ ÄäãÇ ÑÇ äØÑİ æÓ Ó äÛÑÇË ÚÇäãÇä äÓáãÇä ÑÇ İÑÈÇÑä Ää äæÖæÚ æ ÑæÇİÇË ØÑİ Öİä ÈİÇä àì ßäİ. ÈÑËä Ó ÇÒ ÇİäãÑÍáá İ ÈÌÒİá æ ÈÍáÍá İæİ ÑÇ äÓËË Èä ÑæÇİÇË ØÑİ Öİä æ äæÖæÚ äæÑİ ÈËË ÇÑÇÆä àì ßäİ. Ç ÞÑÄä ŽæãÇä ÜÑÈİ ÄÑÇİ ÞÇÈä ÈæÌàì İÑ äæÑİ äæÖæÚ ÈËË Öİä İÇÖËä ÈÇÖäİ ÈÑËä ÄäãÇ ÑÇ äØÑİ àì ßäİæ Ç Ñ ÈÇ Ää ÄÑÇ äÍÇáÝ ÈÇÖİ Èä äÞİ æ ÈÑÑÓİ ÄäãÇ àì äÖİäİ.*

مذکور، موضوع مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. نقدهای مترجم درباره مطالب مؤلف، با قلم کوچک‌تر، در متن مقاله نوشته شده و توضیحات مترجم در مورد مباحث نویسنده، در قالب پی‌نوشت‌های مترجم در پایان مقاله، آورده شده است.

### جمع‌آوری عثمان

براساس اطلاعات حدیثی، جمع‌آوری عثمان، می‌تواند گردآوری اصلی نامیده شود. روایات ناظر به انگیزه‌هایی که عثمان را در به‌عهده گرفتن این امر وادار کرد، ناسازگار می‌نمایند. برخی از این روایات، سهم او را تنها در حد تکمیل کردن عملی می‌دانند که پیش از او جریان داشته، ولی با مرگ نابه‌هنگام سلف برجسته‌اش، عمر، متوقف گردید.

روایات دیگر، ابتکار عمل عثمان را به‌خاطر کتاب خدا نمی‌دانند؛ بلکه آن را کاملاً در ارتباط با تاریخ تحول متون مصحف به حساب می‌آورند. مطابق این روایات، ابتکار عمل عثمان، با میزان آیات قرآنی باقی مانده تا زمان او، ربطی نداشته است. به بیان دقیق‌تر، هدف او از چنین اقدامی، یک گزینش بود؛ گزینشی از میان انبوه متون قرآنی رقیب که هرکدام ادعای تنها یادبود موثق از وحی نازل‌شده به محمد ۹ را داشتند. حاصل این گزینش، متن واحدی بود که به‌طور رسمی منتشر شد و مورد پذیرش مسلمانان قرار گرفت. از این به‌بعد، هیچ‌گونه تخطی و انحرافی از آن متن، پذیرفته یا درواقع، ممکن نیست؛ زیرا این مطلب هم نقل شده است که عثمان، به نابودی تمام دیگر متون قرآنی ثبت‌شده، فرمان داد.

پیدا است که این مطالب، فقط اظهارنظرهای مختلف درباره انگیزه‌های رقم‌زننده ابتکار عثمان نیستند؛ بلکه نظرات کاملاً ناسازگار در مورد تاریخ قرآن هستند. تاکنون تناقض اصلی بین این دو دیدگاه، درک نشده است. این مسأله که «ابوبکر اجزای پراکنده قرآن را در صحف جمع‌آوری کرد و عثمان آن صحف را در مصحفی گرد

آورد» (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۸)، با این موضوع که «ابوبکر پس از قتل حافظان قرآن در جنگ یمامه، قرآن را در مصاحفی گرد آورد و بعدها عثمان از این مصاحف، متن واحدی را به وجود آورد»، کاملاً یکسان نیست. این مسأله که «ابوبکر قرآن را بین دو جلد جمع‌آوری کرد» با این موضوع که «عثمان تنها یک متن واحد را به وجود آورد»: (عثمان الَّذِي جَمَعَ الْمَصَاحِفَ عَلَى مِصْحَفٍ وَاحِدٍ)، فرق دارد. این مسأله که «عثمان مسلمانان را بر مبنای متن واحد متحد کرد» (دانی، کتاب‌المقنع، ص ۹): (جَمَعَ عَثْمَانُ النَّاسَ عَلَى هَذَا الْمِصْحَفِ)، با این موضوع که «ابوبکر عمل «جَمْعُ الْقُرْآنِ»، را انجام داد»، یکسان نیست (همان، ص ۷). جمع‌آوری قرآن از ابتدا (جمع‌القرآن فی الصحیفه، فی صحف، فی مصحف، بین اللوحین) فعالیت‌های متمایز است و چنان که دیدیم، به افراد زیادی از نسل صحابه، شامل هر چهار خلیفه بلا فصل [حضرت] محمد ۹ که رهبران حکومت بودند، نسبت داده شده است. این چهار نفر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و [حضرت] علی ۷.

تهیه متن مورد توافق همگان (جمع‌المصاحف علی مصحف واحد، جمع‌الناس علی مصحف) که در آن ریشه «ج م ع» از معنای «جمع‌آوری» تهی گردیده و به معنای «مقابله کردن» و «تطبیق دادن»، به کار برده می‌شود، اقدامی است که با نخستین جمع‌آوری، فرق دارد و تنها به یکی از جانشینان [حضرت] محمد ۹ یعنی عثمان بن عفان (م ۶۴۴-۶۵۴م) نسبت داده شده است.

بنا بر روایت «جَمْعُ الْقُرْآنِ»، اجزای قرآن تقریباً تا دوازده سال بعد از رحلت پیامبر ۹، در یک جا گرد نیامدند. این زمان، بیان‌گر تأخیر بسیار زیاد و زمانی است که یاران ارشد [حضرت] محمد ۹ در سرزمین‌های فتح‌شده پراکنده گشته و بسیاری از مسلمانان نسل اول، از دنیا رفته بودند؛ این موارد، بر دامنه مشکلات این اقدام می‌افزود.

به نحوه نگه‌داری متون قرآنی اطمینان شد و قرآنی بودن آنها، به وسیله توسل به

مطالبه دو شاهد واجد شرایط تضمین گردید؛ مطالبه‌ای که در اسلام برای شهادت دادن در مورد سندی مکتوب آمده است و جنبه فنی و رسمی دارد.

نظر دیگر یا همان نظر «جمع‌المصحف» ما را به پذیرش دیدگاهی مخالف با نظر مذکور ملزم می‌کند. بر مبنای این دیدگاه مخالف، نه تنها متون قرآنی در تاریخی به مراتب زودتر مرتب، حفظ و جمع‌آوری شده بود، بلکه این کار، در فرصت‌های بی‌شمار و توسط افراد فراوانی صورت گرفته بود. هم‌زمان با روی کار آمدن سومین خلیفه پیامبر ۹ چنان حجم انبوهی از اطلاعات وجود داشت که به وجود آمدن متن مورد توافقی که گوناگونی نپذیرد، نه تنها ممکن، بلکه ضروری بود؛ این امر در حالی بود که بسیاری از بهترین کسانی که می‌توانستند این اقدام حیاتی را به سرانجام موفقیت‌آمیز برسانند، خوش‌بختانه هنوز زنده بودند.

روایات مسلمانان، توافق نسبتاً فراگیری در مورد محتویات قرآن، نقل می‌کنند؛ با این وجود، روایاتی نیز هست که حاکی از اختلافاتی در مورد قرائت صحیح آن است. این اختلافات، در مورد متنی است که آن متن مورد اتفاق همه است. به نظر می‌رسد که این اختلافات ساختگی باشند.

روایت زیر در صدد بیان مطلبی است که از آن به «قرائت‌های گوناگون قرآن» یاد می‌شود و ساخته نسلی است که با مفهوم تواتر قرآن آشنا بودند :

«حذیفه بن یمان از مرز آذربایجان و ارمنستان که لشکریان شام و عراق در آن جا گرد آمده بودند، مستقیم به سراغ عثمان رفت. او فرصتی یافته بود تا اختلافات منطقه‌ای درباره قرآن را شاهد باشد. [بر اثر این اختلافات، حذیفه را ترسی عمیق فراگرفت] و به عثمان توصیه کرد: «ای امیر مؤمنان! این امت را دریاب قبل از آن که مانند یهود و نصارا در کتاب خود، اختلاف ورزند!» عثمان کسی را نزد حفصه فرستاد تا صحف خود را به رسم عاریت به او بدهد (صحفی که از ابوبکر، به پدرش

عمر رسیده بود و به‌عنوان میراث پدر به او منتقل شد و در اختیارش بود) تا در نتیجه بتواند از روی آنها رونویسی کند و در مصاحفی گرد آورد و سپس برگرداند. حفصه، صحف را نزد عثمان فرستاد و عثمان با فراخواندن زید، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر، به آنان فرمان داد تا آن صحف را رونویسی کرده و در چندین مصحف گرد آورند.<sup>۶</sup> او با مخاطب قراردادن این گروه که قریشی بودند،<sup>۷</sup> گفت: «هرگاه شما در چیزی از قرآن با زید اختلاف پیدا کردید، مورد اختلاف را به لهجه قریش بنویسید؛ زیرا قرآن به آن لهجه نازل گردیده است». زمانی که کار به پایان رسید، عثمان نسخه‌ای را به هریک از مراکز اصلی حکومت فرستاد و فرمان داد تا مصاحف دیگر سوزانیده شوند.<sup>۸</sup>

زهري مي‌گويد :

خارجة بن زید به من اطلاع داد که زید گفت: «متوجه شدم آیه‌ای از سوره احزاب که خود تلاوتش را از پیامبر<sup>۹</sup> شنیده بودم، در میان نیست و آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتم و سپس در مکان مناسب جای دادم» (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۸-۱۹).

نقد:<sup>۱۰</sup> درباره روایت زهري که از نظر گذشت، نکاتی قابل تأمل است :

۱. آن آیه سوره احزاب که مفقود شده بود، آیا از قرآنی که در زمان ابوبکر

۶. ÈÇÍÍ Êælà ÍÇÔÊÍ ãíÁÊÍ Òá ÚËäÇä ÇäÊÍÇÈ ÒÑÍÍ ÌÑ æááá Çæá ÈÑÇÍ äæÔËä äÓÍá «ÇäÇä» ÍÚäì äÓÍáÇÖáí ÈæÍ. ÇäøÇ ÒÇÑ áíÁË äáíÖÑ Èä äæÔËä íÒ äÓÍá äÓÍí ÈáÒá äÓÍá äÇÍ äËÚÍì äæÔËäí Òá ÈäÇøÑÇÝ ÝÑÓËÇÍä Öæí æ ÑæÔä ÇÓË Òá ÈÑÇÍ äæÔËä äí äÓÍá ÇÒ ÒÑÁä ÌÑ íÒ äíË ÒæËÇä Ì Áä ää ÈÇÍÏËí Òá ÌÑÍæÑ íÒ äíä ÒÇÑ ÚÚíäí Èæíí ÍÓËÍÇÑÇä ÈíÔËÑì äí ÍæÇÓË. Çíä ÇÓË Òá äí ÈíäíäíäøíËä ÓíÑíä ÈÁííí äí Òáí Òá ÚËäÇä ÍæÇÒíä Èä ÇÒ ÒÑíÔ æ ÇäÖÇÑ ÑÇ ÈÑÇÍ Çíä ÒÇÑ Ñí ÁæÑí. (ÇËäÇÈí ÍÇæí ÓÍÓËÇäí ÒËÇÈ ÇáäÖÇÍÝí Ö25Ü 26)<sup>°</sup> Ç Ñ ä ÌÑ ÑæÇÍË äíäøíËä ÓíÑíä ÈÚÍÇÍ ÇäíÒì ÇÒÇÓÇäí Çíä ÇÝÑÇÍ ÈíÇä Óíäí ÇäøÇ ÇÒ ÈÑÑÓì ÑæÇÍÇËí ÇÒËÑ ÇÓÇäí Çíä ÇÝÑÇÍ Èíä ÒÑÇÑ Èä ÍÓË äí Áíí: ÒíËäÈÇÈËí ÓÚíËä ÚÇÖí ÚËÍÇááä Èä ÒÈíÑí ÚËÍÇáÑíää Èä ÍÇÑËí ÇÈíËä ÒÚËí äÇáÒ Èä ÇÈí ÚÇäÑí ÒËíÑËäÇÝáí ÇäÓ Èä äÇáÒí ÚËÍÇááä Èä ÚËÇÓ æ ÚËÍÇááä Èä ÚäÑæ. (ÑÇäíÇÑí ÈÇÑíí ÒÑÁäí Ö420).

۷. ääÚæÑ ÇÒ Çíä Ñæä ÒÑíÔí: ÓÚíËä ÚÇÖí ÚËÍÇáÑíää Èä ÍÇÑË Èä äÔÇä æ ÚËÍÇááä Èä ÒÈíÑ ÇÓË.

۸. ÌÑ ÓÑÇÖÑ Çíä ÝËÇÑí äÏíäÇí äËÑíäí ÈÇ ÍÑæÝ ÇíÑÇäíÒ æ ÚÑÖ ÒäËÑ ÌÑ äíÇä äËä Ääíä ÇÓË.

جمع‌آوری شد نیز مفقود شده بود یا پس از آن گم شد؟

۲. در تاریخ اسلام از خزیمه بن ثابت به عنوان جامع و حافظ قرآن یاد نشده است؛ کدام ویژگی در وی باعث شده بود آیه مفقوده نزد وی باشد؟

۳. آیا کسانی که در زمان رسول خدا ۹ به عنوان جامع قرآن معروف بودند یا کسانی که پیامبر ۹ دستور داده بود مسلمانان قرآن را از آنها اخذ کنند و یا قاریانی که در جنگ‌های رده و یا فتوحات شرکت داشتند، هیچ‌کدام از آن آیه قرآن اطلاع نداشتند؟ آیا صحیح است که آیه‌ای از قرآن طی پانزده سال پس از رحلت پیامبر ۹ گم شده و پس از این مدت طولانی پیدا شود؟

۴. اگر قرآنی که در عهد ابوبکر توسط زید بن ثابت جمع‌آوری شده بود، کامل بود و با توجه به این که هنگام جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان از همین قرآن استفاده کردند، چگونه باز آیه‌ای از سوره احزاب گم شد تا این که سرانجام آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتند؟ (عسکری، القرآن‌الکریم، ج ۲، ص ۸۹) مترجم.

طبری تنها نام دو تن از اعضای انجمن عثمان یعنی، زید و ابان بن سعید بن عاص را ذکر می‌کند (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۶۰). اما بنا بر نظر ناقدان اسناد، ابان پیش از خلافت عثمان در زمان خلافت عمر از دنیا رفته بود. حذیفه، در دسته دیگری از احادیث، از اختلافات متنی، نه تنها بین عراق و شام، بلکه بین گروه‌های رقیب عراقی سخن به میان می‌آورد؛ چنانکه در روایات آمده است:

«در مسجد نشسته بودیم و عبدالله [بن مسعود] مشغول تلاوت قرآن بود. در این هنگام حذیفه درآمد و گفت: «قرائت ابن‌أمّ عبد! (یعنی عبدالله) قرائت ابوموسی! سوگند به خداوند اگر به امیرمؤمنان دست یابم، هرآینه او را به ایجاد قرائتی واحد برای قرآن، سفارش خواهم کرد!» عبدالله [بن مسعود] از این سخن سخت برآشفته و با تندی با حذیفه سخن گفت و حذیفه خاموش گشت (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۳).

یزیدبن معاویه<sup>۹</sup> در زمان ولیدبن عُقبه، در مسجد بود و در میان جمعی که حدیفه نیز حضور داشت، یکی از افراد حکومت، بانگ برداشت: «آنان که طرفدار قرائت ابوموسی هستند به نزدیک باب‌الکنده بروند. پیروان قرائت عبدالله [بن مسعود] به گوشه‌ای بروند که به خانه او نزدیک‌تر است.» قرائت آنها از آیه ۱۹۶ سوره بقره با هم هماهنگ نبود. یک گروه می‌خواندند: (أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ). گروه دیگر تلاوت می‌کردند. (أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلْكَعْبَةِ). حدیفه سخت برآشفته و با چشمانی برافروخته، برخاست و با وجودی که در مسجد بود پیراهنش را به دور کمر انداخت. این حادثه در زمان خلافت عثمان روی داد. حدیفه فریاد زد: «آیا کسی به حضور امیرمؤمنان می‌رود یا این که خودم بروم؟» این همان چیزی است که در ادیان پیشین اتفاق افتاده است. سپس آرام شد، بر زمین نشست و گفت:

خداوند حضرت محمد<sup>۹</sup> را فرستاد و او با پیش‌قراولان، به جنگ شکست‌خورده‌گان رفت تا این که خداوند دینش را پیروز گردانید. خداوند پیامبر خود و اسلام را برتری بخشید و پس از او [پیامبر<sup>۹</sup>] ابوبکر را برای خلافت تا زمانی که می‌خواست، برگزید و موجب گردید تا او و اسلام به سرعت گام‌هایی بردارند. سپس عمر را برگزید و او در مرکز اسلام بر [تخت خلافت] جلوس کرد. اسلام به سرعت گسترش یافت. سپس خداوند عثمان را برگزید. سوگند به خداوند! اسلام هنوز در حال گسترش است به گونه‌ای که به زودی، شما جانشین ادیان دیگر خواهید شد (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱).

نتیجه‌ای که این روایات ما را به استنباط آن می‌خوانند، آن است که از فرقه‌فرقه‌شدن اسلام به گروه‌های درگیر با یکدیگر، به‌خاطر اختلاف در قرائت

<sup>۹</sup>. İÖİİÈä äÚÇæíá äîÚî ßæÝî ÚÇÈİ ÇÒ ÇÖÑÇÝ æ ÇÈß ÓæÇÑÇä äçäî ÚÑÈ İÑ ÖİİÑ ÇÓáÇä Èæİ. æi ÇÒØÑÝ İÇÑÇä ÚÈİÇááä Èä äÓÚæİ Èä ÖäÇÑ äi Ñæİ. İÖİİÈä äÚÇæíá İÑ İä ÈääİÑ ÖÑßÈ ßÑİä æ ÈÇ Ó Çä ÈÑßæ İÖÑ İä Öİİİ ääæİ. Óä İ ÇÒ ÈÇÑæİ ÈääİÑ ÈÑ ÖÑ Çæ İæÑİ æ Çæ ÑÇ Èä ÓÇá 32äİÑi ÇÒ ÇİİÑÆæÑİ. (ÖÑßáİ ÇáÁÚáÇä İ 8i Ö188Ü 189<sup>0</sup> ÇÈä İİÑ ÚÓßáÇäİ ÈäĐİÈ ÇáÈäĐİÈ İ İ11i Ö313).



قرآن، نظیر آنچه در ادیان پیشین اتفاق افتاده، بیم واقعی وجود داشته است. «هدف عثمان و دست‌آورد او، متحد کردن مسلمانان بر مبنای قرائت واحد و مورد توافق بود.» (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۵).

در زمان خلافت عثمان، معلمان، این یا آن قرائت را به شاگردان خود می‌آموختند. زمانی که این شاگردان با یکدیگر ملاقات و درباره قرائت، اختلاف می‌کردند، آن اختلافات را به آموزگاران خود گزارش می‌دادند. آن معلمان با دفاع از قرائت‌های خود دیگر قرائت‌ها را بدعت می‌شمردند. با رسیدن این اخبار به گوش عثمان، خطاب به مردم گفت: «شما که نزد من هستید، در قرائت قرآن چنین اختلاف می‌ورزید و آن را به گونه‌های مختلف، تلاوت می‌کنید. پس کسانی که در مناطق دوردست اسلامی هستند، حتی از این هم بیشتر، دچار تفرقه هستند. [ای] صحابه محمد! یک‌صدا عمل کنید؛ در کنار هم گرد آید و نسخه «امام» را برای مسلمانان بنگارید.» (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۲۱).

ظاهراً اختلافات در حوزه قرائت، به مناطق دورافتاده محدود نبود و در مدینه هم رواج داشت. با تأسف باید اذعان داشت که اطلاعات درباره ماهیت این اختلافات، به ما نرسیده است. اطلاعی هم از این که منشاء پیدایش آنها چه بوده، در دست نیست. متحد کردن مسلمانان بر مبنای متنی واحد، اقدامی تصویر شده است که صحابه ساکن مدینه با تلاش مشترک خود، آن را به منصفه ظهور رساندند.

اقدام مقدس عثمان با هدف تقوای آمیزی که داشت مورد تحسین جمعی از صحابه ارشد [حضرت] محمد ۹ واقع گشت. هم‌چنین این اتفاق آرا با توسل به نفوذ [حضرت] علی ۷ تأیید گردید؛ به او نسبت داده شده که تأکید کرده است عثمان پس از مشورت کامل با صحابه درباره مصحف و به‌ویژه حساس‌ترین مسأله آن (نابودی همه نوشته‌های قرآنی به جز متن مورد توافق همگان) اقدام نمود. صحابه به جای آن که به زورگویی او در این باره اعتراض کنند، قاطعیت او را ستودند.

و از آن با احترام یاد کردند.

سوگند به خداوند او درباره مصحف جز با مشورت کامل با ما، کاری نکرد. زیرا او گفت: «نظر شما درباره مسأله قرائت چیست؟ شنیده‌ام برخی حتی می‌گویند: قرائت من از [قرائت] تو بهتر است؛ این امر معادل بدعت است.» به او گفتیم در اندیشه چه کاری هستی؟ او پاسخ داد: «نظر من آن است که مسلمانان را باید بر مبنای مصحفی واحد، متحد کنیم تا بدین طریق، اختلافی پیش نیاید.» پاسخ دادیم: تدبیر نیکویی است. آن‌گاه کسی پرسید: «فصحیح‌ترین فرد در زبان عربی و آشنا‌ترین کس به قرائت قرآن چه کسانی هستند؟» پاسخ دادند: سعید بن عاص، فصحیح‌ترین فرد در زبان عربی است و زید بن ثابت آشنا‌ترین کس به قرائت قرآن است.» عثمان گفت: «یکی بنویسد و دیگری املا کند.» از این رو، آن دو تن مشغول کار شدند و عثمان بدین وسیله مسلمانان را بر مبنای متنی واحد، متحد کرد.

[حضرت] علی ۷ روایت خود را با این بیان به پایان می‌برد که «اگر من در مسند قدرت بودم، همان کاری را می‌کردم که عثمان کرد.» (همان، ص ۲۲).

شیعیان افراطی، رافضیان، ادعا کردند که فرمان‌روایان بی‌تقوا، در حدود پانصد آیه از مصحف را حذف کردند، آیاتی که به صراحت تمام، [حضرت] علی ۷ را جانشین منصوب پیامبر ۹ معرفی می‌کنند. مؤلف بیان کرد که شیعیان تندرو، ادعا کرده‌اند که فرمان‌روایان بی‌تقوا، در حدود پانصد آیه از مصحف را حذف کردند؛ آیاتی که به صراحت تمام حضرت علی ۷ را جانشین منصوب پیامبر ۹ معرفی می‌کنند. این ادعای شیعیان افراطی، قابل پذیرش نیست. اگر منظور آنان از فرمان‌روایان، ابوبکر و عمر است که آیات بیان‌گر امامت حضرت علی ۷ را از مصحف حذف کردند، این مطلب بنابر دلایل زیر بی‌پایه و اساس است:

یک. چگونه ممکن است ابوبکر و عمر، قرآن را در صدر اسلام تحریف کنند در حالی که خلافت آنان بر سیاست حفظ ظاهر، استوار بوده است و

در ظاهر به قرآن و امور مذهبی اهمیت می‌دادند و چرا افرادی که با خلافت ابوبکر و عمر مخالف بودند، بر آن دو این اعتراض و انتقاد را نکردند که چرا قرآن را تحریف کرده‌اند. هم‌چنین چرا حضرت علی<sup>۷</sup> در خطبه شفشقیه معروفش و دیگر سخنانش که بر کسانی که در خلافت بر او پیشی گرفتند اعتراض کرده، هیچ سخنی از مسأله تحریف قرآن به میان نیاورده است؟ اگر کسی ادعا کند، مسلمانان به تحریف قرآن به دست ابوبکر و عمر در همان زمان اعتراض کرده‌اند ولی این اعتراض برای ما نقل نشده است، بطلان چنین ادعایی واضح و آشکار است؛ زیرا حوادث کم‌اهمیت‌تر از این برای ما نقل شده است. انگیزه نقل چنین حوادثی بسیار است، پس اگر اعتراضات مسلمانان نقل نشده، خود دلیل عدم وقوع تحریف قرآن از سوی ابوبکر و عمر است.

دو. حضرت علی<sup>۷</sup> و همسرش حضرت فاطمه<sup>۳</sup> و جمعی از پیروان علی<sup>۷</sup> با ابوبکر و عمر در موضوع خلافت به مقام معارضه درآمدند و با احادیثی که از پیامبر اکرم<sup>۹</sup> شنیده بودند، استدلال و بر آنان اتمام حجت کردند؛ از مهاجران و انصاری که درباره خلافت حضرت علی<sup>۷</sup> و جایگاه علمی آن حضرت سخنی از رسول خدا<sup>۹</sup> شنیده بودند، گواه و شاهد می‌آوردند و با حدیث غدیر و مانند آن احتجاج می‌نمودند. بنا به نقل شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، دوازده تن از صحابه در مسأله خلافت با ابوبکر احتجاج کردند و احادیث و نصوص مربوط به خلافت و امامت علی<sup>۷</sup> را به وی تذکر دادند. اگر در قرآن مجید تحریفی صورت گرفته و یکی از آیات مربوط به امامت به دست ابوبکر و عمر حذف شده بود، استدلال و احتجاج با آن در مقام اتمام حجت و اثبات حق سزاوارتر و مهم‌تر از دیگر استدلال‌هایی بود که علی<sup>۷</sup> بر حقانیت امامت و جانشینی خود بعد از رسول خدا<sup>۹</sup> با آن استدلال می‌کرد و تمام مسلمانان را در این باره شاهد می‌گرفت. بنابراین، نبودن چنین استدلالی از روز اول تا دوران خلافت علی<sup>۷</sup> دلیل روشنی است بر عدم تحریف قرآن. (خویی، البیان، ص ۲۳۶-۲۳۷)؛ افزون بر این، اگر قرآن از ذکر اهل بیت و فضائل ایشان و یادکرد

علی ۷ و اثبات وصایت و امامت آن حضرت، لبریز بوده است، چرا پیامبر ۹ به هنگام وفات خود برای تصریح نام علی ۷ قلم و دوات خواست؟ آیا اثر کلام ایشان از اثر وحی الهی بیشتر بود؟ (نک: معرفت، صیانه القرآن، ص ۷۷)؛ اگر شیعیان تندرو معتقدند که عثمان آیات بیانگر امامت حضرت علی ۷ را از مصحف حذف کرد، این دیدگاه را به دلایل زیر نمی‌توان پذیرفت:

۱. در دوران خلافت عثمان، اسلام به قدری توسعه یافته و نیرو گرفته بود که امکان نداشت عثمان و نه کسی بالاتر از او بتواند چیزی از قرآن را کم کند؛ (خویی، البیان، ص ۲۳۷)؛

۲. عثمان هنگامی که بر حذف «واو» از آیه (وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذاب دردناک خبر ده (التوبه، ۳۴)؛ اصرار داشت، ابی‌بن کعب، صحابی معروف، به شدت به مخالفت برخاست و عثمان را تهدید کرد که اگر «واو» را حذف کند، شمشیر کشیده و خواهد جنگید. عثمان ناچار شد از نظر خود بازگردد. (سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۱۹)؛ حال چگونه ممکن است عثمان، پانصد آیه را از مصحف حذف کند و هیچ‌یک از صحابه لب به اعتراض نگشاید؟

۳. اگر عثمان قرآن را تحریف نموده بود، این عمل بهترین بهانه در دست قاتلان وی به‌شمار می‌آمد و آنان دیگر نیازی نداشتند که برای قتل علنی وی، مخالفت با سیره ابوبکر و عمر و حیف و میل بیت‌المال و مانند آن را دست‌آویز خود قرار دهند.

۴. اگر قرآن به دست عثمان تحریف شده بود، علی ۷ آن را به همان‌گونه که در زمان پیامبر ۹ و دوران ابوبکر و عمر قرائت می‌شد، برمی‌گرداند و این عمل نه‌تنها مورد انتقاد و اعتراض کسی قرار نمی‌گرفت، بلکه در برابر مخالفانش که همان هواخواهان عثمان بودند، بهترین دلیل و مدرک برای وی محسوب می‌شد. به‌ویژه این که آن حضرت، دستور داد تیول‌های

اعطایی عثمان را به بیت‌المال برگردانند. در این باره در یکی از خطبه‌های آن حضرت در نهج‌البلاغه آمده است: «به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن بازمی‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده و یا کنیزانی را با آن خریداری کرده باشند.» این شیوه و روش علی ۷ درباره اموال بیت‌المال و ثروت‌های عمومی بوده است؛ پس اگر به فرض در قرآن مجید، تحریفی به دست عثمان صورت گرفته بود، آن حضرت چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟ قطعاً همین روش و شدت‌عمل را پیش می‌گرفت و قرآن را به حالت اولش برمی‌گرداند. بنابراین، امضا و سکوت آن حضرت درباره همان قرآنی که در زمانش میان مسلمانان رواج داشت، دلیل بر آن است که تحریفی در آن واقع نشده است. (خویی، البیان، ص ۲۳۷-۲۳۸) مترجم.

حمایت بی‌درنگی که [حضرت] علی ۷ از اقدام عثمان به عمل آورد، دقیقاً متوجه این قبیل اعتراضات از سوی شیعه است. شورشیان مخالف عثمان، در میان اعتراضات خود، خشم از او به خاطر فرمان به محو مصاحف را بر شمرده، شورش خود را توجیه می‌کردند (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۳۶). به علاوه، به‌طور منطقی استدلال شده است که [حضرت] علی ۷ جانشین عثمان گردید و اگر او چیزی را درباره متن قرآن کتمان کرده بود، آن [حضرت] [در هنگام خلافتش] به راحتی می‌توانست آن‌چه را که به نظر وی مجموعه آیات معتبر است، به جای خود برگرداند (مبانی، ص ۷۸).

احادیث بینابینی هم وجود دارند که دو عقیده مقابله متون موجود و جمع‌آوری آنها را یک‌جا در خود آورده‌اند. مُصْعَب بن سَعْد نقل می‌کند: عثمان خطاب به مردم گفت: «اکنون سیزده سال از زمانی که پیامبر ۹ شما را وداع کرده می‌گذرد و شما در مورد قرآن، یک پارچه نیستید. درباره قرائت ابی و قرائت عبدالله، سخن می‌گویید و حتی برخی می‌گویند، سوگند به خداوند، قرائت من درست است و قرائت شما،

غلط. اکنون همه شما را این جا گرد آورده‌ام تا هر بخشی از کتاب خدا را که در اختیار دارید، بیاورید.» هر کسی، مشتاقانه، پوست یا تکه‌ای از چرم را که آیه‌ای از قرآن بر آن نگاشته شده بود (فیه القرآن)، آورد تا این که انبوهی از آنها گرد آمد. عثمان تک‌تک آنها را [به این طریق] سوگند داد: «خودت شنیدی که پیامبر ۹، این آیه را تلاوت می‌کرد؟» آنها پاسخ می‌دادند که چنین بوده است. سپس عثمان پرسید: «آشناترین فرد به کتاب خدا، کیست؟» آنها پاسخ دادند: «آن کسی که کتاب خدا را برای پیامبر ۹ می‌نگاشت.» او پرسید: «فصیح‌ترین فرد در زبان عربی کیست؟» آنها گفتند: سعید. عثمان گفت: «سعید املا کند و زید بنویسد.»

ملاحظه نمودیم که مصعب بن سعد بن ابی وقاص، روایت مذکور را نقل کرد. او گرچه تابعی ثقه‌ای است، اما در سال ۱۰۳ هجری وفات یافته و در این که عثمان را دیده باشد جای سخن بسیار است. روایت مصعب از عثمان، منقطع است؛ یعنی درباره عثمان آنچه گفته از دیگری شنیده، گرچه نام او را نبرده باشد. (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۱۷ و ۴۲۰) مترجم. مصعب می‌افزاید: از برخی از صحابه پیامبر ۹ شنیدم که می‌گفتند: «عثمان در تقبل این امر، کار خوبی کرد.» (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۲۳-۲۴).

بنا بر نقل دیگری، زمان این ماجرا، پانزده سال پس از رحلت پیامبر ۹ ذکر می‌شود و از آوردن الواح، اکتاف و عُسب که بر روی آنها آیات قرآنی نگاشته شده بود (فیه الکتاب)، سخن به میان می‌آید. در این نقل به نخستین جمع‌آوری و صحف مشهور حفصه، هیچ اشاره‌ای نشده و ارتباط میان گردآوری عثمان و گذشته آن یعنی جمع‌آوری ابوبکر یا عمر در نظر گرفته نشده است. بنابراین، اقدام، عثمان نخستین جمع‌آوری پس از نزول قرآن به پیامبر ۹، قلمداد شده است.

از این رو، این حدیث در درجه اوّل به بحث اسناد قرآن و اتصال آن به پیامبر ۹ مربوط است.

عثمان خود را مشغول آن نمود که دریافت بی واسطه متون گردآوری شده خود را از پیامبر ۹، تضمین کند. او به طور هم‌زمان، پایان دادن به اختلاف ناشی از قرائت‌های مختلف و فراهم کردن مبنایی برای قرائت واحد را دغدغه خود قرار داد. وجود این قرائت‌های مختلف، با استناد به صحابه‌ای که برخی از آنها چهره‌های شناخته شده‌اند، توجیه می‌شود. این امر بدان معناست که اسناد آن قرائت‌ها، از اسناد قرائت عثمان متمایز است. حذف قرائات مختلف، هدف اصلی عثمان بود.

حذیفه به عثمان گفت: «چه می‌کنی اگر بشنوی که شخصی از قرائت این و آن سخن می‌گوید و این همان کاری است که غیرمسلمانان انجام می‌دهند؟ هرکاری می‌کنی، اکنون بکن.» (دانی، کتاب‌المقنع، ص ۷).  
حذیفه گفت: «کوفیان به متن عبدالله [بن مسعود] و بصریان به متن ابوموسی قائلند. سوگند به خداوند، با دیدن امیرمؤمنان، به او سفارش می‌کنم که این قرائت‌ها را با آب محو کند.» (کتاب‌المصاحف، باب اختلاف مصاحف الصحابه).  
عبدالله [بن مسعود] گفت: «اگر این کار را بکنید، خدا [هم] شما را غرق خواهد کرد. اما نه در آب.» (همان، ص ۱۳).

عبدالله [بن مسعود]، حذیفه و ابوموسی بر بام خانه ابوموسی نشسته بودند. عبدالله [بن مسعود] به حذیفه گفت: شنیده‌ام که چنین و چنان می‌گویند. حذیفه گفت: بلی، من به حال جماعتی که درباره قرائت این و آن صحبت می‌کنند، متأسفم. آنها بسان غیرمسلمانان، اختلاف می‌ورزند. حذیفه خطاب به ابوموسی اشعری گفت: عبدالله بن قیس! تو به عنوان حاکم و معلم بصریان اعزام شده‌ای. آنها ادب، لهجه و متن تو را اتخاذ کرده‌اند. به ابن مسعود گفت: تو به سویی کوفیان مأمور گشته‌ای تا معلمشان باشی و آنها ادب، لهجه و قرائت تو را برگزیده‌اند.  
ابن مسعود با تندی گفت: «در این صورت من آنها را گمراه نکرده‌ام. آیه‌ای در کتاب خدا نیست، مگر این که می‌دانم کجا و در چه موردی، نازل شده است؛ اگر بدانم کسی بیش از من در این مورد می‌داند، به‌طور قطع به سویی او می‌روم.» (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۴).

این [سخن ابن مسعود] که به اسباب نزول، تاریخ و شرایط نزول آیات اشاره دارد، نشان می‌دهد که با چیزی بیش از متن قرآن روبه‌رو هستیم. این که کجا و در چه موردی، یک متن وحی شده است، به‌طور مستقیم بر احکام قرآن، تأثیر می‌گذارد. از «ادب» معنای «فقه» مراد شده است. اصطلاح «لهجه» به عادت‌های گفتاری عبدالله [بن مسعود] (متن او) اشاره دارد.

منظور از قرائت عبدالله [بن مسعود]، تفسیر او یا تفسیری است که به او نسبت داده شده است. متن عبدالله [بن مسعود] که از فقه و تفسیر حکایت می‌کند، نشان می‌دهد که وی این علوم را در کوفه رشد و توسعه داد. چنانکه نام ابوموسی، علوم مرکز بصره را نشان می‌دهد. در آیه ۱۸۷ سوره بقره می‌خوانیم: (وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ). بنا بر روایتی، ابن عباس تفسیر «ما کتَبَ» را لیلۃ‌القدر می‌داند. ابوهشام رفاعی<sup>۱۰</sup> می‌گوید: «کَذَا قَرَأَهَا مُعَاذٌ». این امر نمی‌تواند اشاره‌ای به متن معاذ باشد؛ بلکه تنها به تفسیر او اشاره دارد. (طبری، جامع‌البیان، ج ۳، ص ۵۰۷).

قرائت‌های مختلف از صحابه نقل گردیده‌اند؛ با وجود این ادعا می‌شود که آن قرائت از خود پیامبر ۹ گرفته شده‌اند :

مردی قرآن را در حضور عمر، قرائت کرد و عمر قرائت او را تصحیح کرد. آن مرد خشمگین شد، ادعا کرد که پیامبر ۹ از قرائت او اشکالی نگرفته است. آنها منازعه خود را نزد [حضرت] محمد ۹ بردند و زمانی که آن [حضرت] بر ادعای آن مرد مبنی بر این که پیامبر ۹ خود چنین به او تعلیم داده است، صحنه گذارد. در ذهن عمر تردید به‌پا شد. پیامبر ۹ با درک این قضیه، بر سینه عمر زد و با تعجب اظهار داشت: شیطان خارج شود، آن‌گاه چنین به تشریح پرداخت: همه اشکال قرائت، تا

<sup>10</sup>. āíāøíÈä ìÒííÈä ÒÈíÑÈä ÑÝÇÚÉ Èä ÓáÇÚÉ ì ÆæãÔÇä ì āííÈ ì ÝÞíä æ ÚÇáä Èä ÞÑÁä Èæí. æì ÇÒ ÇáÇáì ÒæÝááíÓæÈ äì Óæí æ āíÈì ÞÇÒì ÈÛíÇì Èæí. ÆæãÔÇä ÑÝÇÚì ÌÑ ÓÇá 248āìÑì æÝÇÈ íÇÝÉ. æííÑÈÇÑä ÞÑÇÆÇÈ ÒÈÇÈì ÈÁáíÝ ÒÑì. (ÐäÈì ì ÓíÑ ÇÚáÇä ÇáäÈáÇÁ ì Ìì Ò3772° ÒÑÞáì ì ÇáÁÚáÇä ì Ì7ì Ò144).



زمانی که آیه رحمت به عذاب مبدل نگردد و بالعکس، صحیح هستند (همان، ج ۱، ص ۲۵). ممکن است قرائت‌های (متون) مختلف، وجود داشته باشند. الفاظ قرآن، مهم‌ترین مطلب مربوط به موضوع قرائت‌ها نیستند؛ بلکه معنا مهم‌ترین مطلب است. پیامبر ۹ از وجود قرائت‌های مختلف خبر داشت و آن‌قدرها بر قواعد رسمی اصرار نداشت که به این قرائت‌ها ایراد بگیرد.

ابی‌وارد مسجد شد و با شنیدن تلاوت مردی، از او پرسید که چه کسی او را تعلیم داده است. آن مرد پاسخ داد که پیامبر ۹ او را تعلیم داده است. ابی‌درجست‌وجوی پیامبر ۹ روان شد. زمانی که آن مرد تلاوت کرد، [حضرت] محمد ۹ فرمود: «صحیح است.» ابی‌با حالت اعتراض عرضه داشت: «اما شما خود مرا تعلیم فرمودی که چنین و چنان بخوانم.» آن [حضرت] این ادعای ابی‌را هم تصدیق فرمود. ابی‌با اظهار تعجب پرسید: درست است؟ درست است؟ در سردرگمی فرورفت. پیامبر ۹ بر سینه وی زد و دعا فرمود: «خداوندا، شک او را بزدای!» ابی‌غرق در عرق گشت و قلبش مملو از وحشت شد. [در این هنگام] [حضرت] محمد ۹ رازی را آشکار فرمود مبنی بر این که دو فرشته نزد وی آمدند و یکی گفت: قرآن را به این حرف بخوان و دیگری او را به حروف دیگر توصیه نمود. آن ماجرا چندین نوبت دیگر نیز اتفاق افتاد تا این که سرانجام نخستین فرشته گفت: «بسیار خوب آن را به هفت حرف بخوان.» پیامبر ۹ فرمود: هر یک از این حروف یک لطف بوده، همه آنها تا زمانی که آیه رحمت به عذاب مبدل نگردد و بالعکس، معتبرند.

نکاتی درباره روایات نزول قرآن به هفت حرف قابل تأمل است. به همین منظور ابتدا مهم‌ترین روایات این باب را مطرح، آن‌گاه به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

۱. ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ۹ فرمود: «جبرئیل قرآن را برایم به یک حرف خواند، من از او خواستم برایم اضافه کند او هم اضافه کرد و پیوسته

از او می‌خواستیم بیفزاید و او اضافه می‌کرد تا به هفت حرف رسید.» (نيسابوري، الجامع الصحيح، ج ۶، ص ۱۰۱؛ بخاري، صحيح البخاري، ج ۴، ص ۵۵۵؛ طبري، جامع البيان، ج ۱، ص ۲۷)؛

۲. ابی می‌گوید: «من در مسجد بودم. مردی وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و نماز را به قرائتی خواند که من آن قرائت را نپسندیدم، سپس مرد دیگری وارد گردید و به قرائتی که غیر از قرائت اولی بود نماز را به جای آورد. پس هر سه با هم به محضر رسول خدا ۹ وارد شدیم. ابی می‌گوید: من به پیامبر ۹ عرض کردم: یا رسول‌الله! این مرد وارد شد و نمازش را به قرائتی غیر از قرائت اولی خواند. رسول خدا ۹ دستور داد هر دوی آنان همان‌طور که خوانده بودند، قرائت کنند و پس از آن که هر دو قرائت خود را خواندند، رسول خدا ۹ هر دوی آنان را ستود. این پاسخ موجب شد من دچار تزلزل و تردید و تکذیب شوم؛ ولی نه همانند تکذیب دوران جاهلیت. وقتی که رسول خدا ۹ ناراحتی مرا دید بر سینه‌ام زد که از خجالت، عرق سراپای وجودم را فراگرفت و گویا از شدت ترس، خدا را (با چشم دل) دیدم. سپس فرمود: ابی! به من فرمان داده شده که قرآن را به یک حرف بخوانم. درخواست کردم که بر اتم آسان گرفته شود. دفعه دوم نیز همان دستور تکرار شد. من درخواست نمودم بر اتم آسان گرفته شود. نوبت سوم به من فرمان داده شد که قرآن را به هفت حرف بخوانم.» (نيسابوري، الجامع الصحيح، ج ۶، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ طبري، جامع البيان، ج ۱، ص ۳۲)؛

۳. ابی نقل می‌کند: «به مسجد وارد شدم، شنیدم مردی قرآن می‌خواند، از او پرسیدم چه کسی به تو قرآن آموخت؟ پاسخ داد: رسول خدا ۹. او را به محضر پیامبر ۹ بردم و عرض کردم: از این مرد بخواه قرآن بخواند. او قرائت کرد. آن حضرت فرمود: آفرین بر تو! گفتیم: یا رسول‌الله! قرائت را به من چنین و چنان آموختی. فرمود: بر تو هم آفرین باد! عرض کردم: یا رسول‌الله! با این که قرائت‌های ما دو نفر یکسان نبود، به هر دوی ما می‌فرمایی: آفرین بر تو، آفرین بر تو؟ آن‌گاه پیامبر ۹ دست خویش را به سینه من زد و فرمود: خداوند! شک و تردید را از دل ابی برطرف ساز. ابی

می‌گوید: از خجالت غرق در عرق شدم و ترس و وحشت سراپای وجودم را فراگرفت. سپس رسول خدا ۹ فرمود: دو فرشته نزد من آمدند. یکی از آنها گفت: قرآن را به یک حرف بخوان، فرشته دیگر گفت: بر آن بیفزا، پیامبر ۹ فرمود: من هم از او خواستم افزون کند. آن فرشته گفت: به دو حرف بخوان و همین‌گونه می‌افزود تا به هفت حرف رسید. آن‌گاه گفت: قرآن را به هفت حرف بخوان.» (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹)؛

۴. پیامبر ۹ فرمود: «جبرئیل گفت: قرآن را به یک حرف بخوان. میکائیل گفت: برایش درخواست اضافه کن. جبرئیل گفت: به دو حرف بخوان تا آن که به هفت حرف رسید. سپس گفت: هر یک از این حروف کفایت می‌کند؛ به شرط آن که آیه عذاب را به رحمت ختم نکنی و یا آیه رحمت را به عذاب مبدل نسازی.» (همان، ص ۳۸)؛

۵. عمر گفت: «شنیدم هشام بن حکیم سوره فرقان را می‌خواند و به تلاوت او گوش فرادادم. با مشاهده این که او به گونه‌ای قرائت می‌کرد که پیامبر ۹ به من تعلیم نداده بود، به ناچار به سوی او که در حال نماز بود شتافتم. صبورانه منتظر ماندم تا نمازش را ادامه دهد. وقتی نمازش را به پایان رساند، گریبان او را گرفتم و پرسیدم: چه کسی به تو آموخته که سوره را این‌گونه تلاوت کنی؟ او در پاسخ ادعا کرد که پیامبر ۹ چنین تعلیم فرموده است. گفتم: به خدا سوگند، دروغ می‌گویی! او را کشان‌کشان به نزد پیامبر ۹ بردم. به وی گفتم که هشام، سوره فرقان را به صورتی می‌خواند که به من تعلیم نفرموده‌ای. پیامبر ۹ گفت: «ای هشام! این سوره را تلاوت کن» و او آنرا بدان‌سان که پیش‌تر از او شنیده بودم، تلاوت نمود. پیامبر ۹ فرمود: «این قرائت به همین‌گونه نازل شده است.» سپس فرمود: «عمر! تلاوت کن» و من آن‌چه را که پیامبر ۹ به من تعلیم فرموده بود، تلاوت کردم و آن حضرت فرمود: «درست است. این قرائت به همین‌گونه نازل شده است. این قرآن به هفت حرف نازل گردیده، بنابراین آن‌چه میسر است قرائت کنید.» (بخاری، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۵۷)؛ نيسابوري، الجامع‌الصحيح، ج ۶، ص ۹۸-۹۹؛ ترمذی، الجامع‌الصحيح، ج ۵، ص ۱۷۷-۱۷۸)؛

۶. ابی نقل می‌کند: «روزی پیامبر اکرم ۹ نزد برکه آب بنی‌غفار بود. جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امت خود به یک حرف آموزش دهی. رسول خدا ۹ فرمود: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای این فرمان را ندارند. ابی می‌گوید: جبرئیل دفعه دوم فرود آمد و گفت: خداوند به تو دستور می‌دهد که قرآن را به امت خود به دو حرف آموزش دهی. پیامبر ۹ فرمود: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای این فرمان را ندارند. آن‌گاه نوبت سوم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امتت به سه حرف آموزش دهی. باز رسول خدا ۹ فرمود: از خداوند تقاضای عفو و اغماض دارم؛ چون امتت طاقت اجرای این فرمان را ندارند. سپس جبرئیل برای چهارمین دفعه آمد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امتت به هفت حرف آموزش دهی، پس به هریک از این هفت حرف قرآن را بخوانند کفایت می‌کند و درست و صحیح است.» (نيسابوري، الجامع الصحيح، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ طبري، جامع البيان، ج ۱، ص ۳۵)؛

۷. ابی می‌گوید: «رسول خدا ۹ جبرئیل را نزد احجارالمراء ملاقات نمود. آن حضرت فرمود: من بر امتی امی و بی‌سواد مبعوث گردیده‌ام که در میان آنان نوجوان و نوکر و پیرمرد و پیرزن فرتوت وجود دارند. جبرئیل گفت: پس قرآن را به هفت حرف بخوانند.» (طبري، جامع البيان، ج ۱، ص ۳۱)؛

۸. ابوهریره نقل می‌کند: «رسول خدا ۹ فرمود: این قرآن به هفت حرف نازل شده، پس می‌توانید آن را به هریک از این حروف هفت‌گانه بخوانید و ایرادی بر شما نیست. تنها دقت کنید که آیه رحمت را به عذاب و یا آیه عذاب را به آیه رحمت تغییر ندهید.» (همان، ص ۴۰)؛

۹. عبدالله بن مسعود می‌گوید: «ما در عدد آیات یکی از سوره‌های قرآن بحث و اختلاف کردیم که آیا ۳۵ آیه است یا ۳۶ آیه، همگی به محضر پیامبر ۹ شرفیاب شدیم؛ دیدیم با حضرت علی ۷ مشغول سخنان سرّی و مخفیانه است. گفتیم: یا رسول‌الله! ما در قرائت قرآن اختلاف پیدا

کرده‌ایم. چهره پیامبر<sup>۹</sup> از شدت غضب سرخ گردید و فرمود: همانا امت‌های گذشته در اثر اختلافی که در میانشان پدید آمد، هلاک شدند. آن‌گاه مطلبی را مخفیانه به علی<sup>۷</sup> فرمود، علی<sup>۷</sup> به ما فرمود: رسول خدا<sup>۹</sup> به شما فرمان می‌دهد قرآن را آن‌چنان که به شما آموخته‌اند بخوانید.» (همان، ص ۲۳)؛

۱۰. ابی‌نقل می‌کند: «رسول خدا<sup>۹</sup> فرود: ای ابی! من قرآن خواندم، به من گفته شد: با یک حرف یا با دو حرف؟ فرشته‌ای که در پیش من بود گفت: بگو با دو حرف. بعد به من گفته شد: با دو حرف یا با سه حرف؟ باز همان فرشته‌ای که همراه من بود گفت: بگو با سه حرف. بدین‌گونه سؤال‌ها تکرار شد تا به هفت حرف رسید، سپس به من گفته شد: قرآن را به هریک از این حروف بخوانی کفایت می‌کند؛ اگر خواستی بگویی «سمیعاً» یا «علیماً» یا «عزیزاً» یا «حکیماً»، بگو ولی مشروط به این که آیه عذاب را با آیه رحمت یا آیه رحمت را با آیه عذاب مخلوط نکنی.» (قرطبی، الجامع، ج ۱، ص ۳۲-۳۳)؛ روایات مذکور از جهات زیر قابل مناقشه‌اند:

یک. روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، با روایت صحیح زراره که از امام باقر<sup>۷</sup> نقل کرده، مخالفت دارند. آن حضرت فرمود: «قرآن یکی است و از طرف خدای یکتا نازل گشته است و اختلاف‌ها از طرف راویان آن پدید آمده است.» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰)؛ فضیل بن یسار نیز می‌گوید: «به امام صادق<sup>۷</sup> عرض کردم: مردم می‌گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده است. فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند. قرآن به یک حرف واحد و از پیشگاه خدای واحد فرود آمده است.» (همان)؛ مرجع در امور دینی و مذهبی پس از پیامبر اکرم<sup>۹</sup> قرآن و اهل‌بیت: هستند؛ زیرا اهل‌بیت: همان کسانی هستند که خداوند هرگونه آلودگی و رجس و پلیدی را از آنان زدود و آنان را پاک و پاکیزه گردانید. بنابراین روایاتی که با روایات صحیح منقول از اهل‌بیت: مخالف باشند، هیچ ارزش و اعتباری نخواهند داشت و دیگر نیازی نیست که ما در سند این‌گونه روایات بحث کنیم؛

دو. میان روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه تناقض وجود دارد. برخی

از این تناقض‌ها بدین‌قرارند: الف) بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که جبرئیل قرآن را به یک حرف برای پیامبر ۹ خواند و آن حضرت از جبرئیل خواست که خواندن قرآن تنها به یک حرف منحصر نباشد؛ پس جبرئیل پیوسته می‌افزود تا به هفت حرف رسید. این قبیل روایات می‌رسانند که زیادت‌ی قرائت‌ها تدریجی بوده، و حال آن که در بعضی دیگر از روایات آمده که زیادت‌ی قرائت‌ها یک‌مرتبه پس از درخواست سوم بوده، و در بعضی دیگر از روایات آمده است که خداوند پس از درخواست سوم پیامبر ۹ به او فرمان داد قرآن را به سه حرف بخواند و پس از تقاضای چهارم، خداوند به وی فرمان داد که قرآن را به هفت حرف بخواند. ب) بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که زیادت‌ی تا هفت حرف در یک مجلس بوده و درخواست زیادت‌ی با راه‌نمایی میکائیل صورت گرفته است و جبرئیل همچنان بر تعداد قرائت‌ها می‌افزود تا به هفت حرف رسید و در بعضی دیگر از این روایات آمده است در هر نوبت که پیامبر ۹ تقاضای فزونی می‌کرد، خود جبرئیل مرتب می‌رفت و می‌آمد تا به هفت مرتبه رسید؛ ج) در بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه آمده است که ابی‌وارد مسجد شد، دید مردی قرآن را برخلاف قرائت او می‌خواند و در بعضی دیگر از این روایات آمده است که ابی‌وارد در مسجد بود، بعد دو تن وارد شدند و قرآن را برخلاف قرائت ابی‌خواندند.

سه. در روایت نهم که ناقل آن عبدالله بن مسعود است، میان پاسخ و پرسش تناسب وجود ندارد؛ زیرا از محتوای آن روایت چنین به دست می‌آید که عبدالله و جمعی درباره سوره‌ای اختلاف نظر داشتند که آیا ۱۳۵ آیه دارد یا ۱۳۶ آیه. آنان موضوع مورد اختلاف را نزد پیامبر ۹ مطرح کردند، حضرت علی ۷ که در کنار رسول خدا ۹ بود فرمود: پیامبر ۹ به شما فرمان می‌دهد قرآن را همان‌طور که فراگرفته‌اید بخوانید. پرواضح است که این پاسخ هیچ تناسبی با پرسش عبدالله و همراهانش ندارد. افزون بر این، پاسخ مذکور هیچ گره‌ای از مشکل آنان باز نکرد. (خوبی، البیان، ص ۱۹۴-۱۹۵)؛

چهار. سبک مناقشاتی که در برخی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بین جبرئیل و میکائیل و بقیه ملائکه واقع شده است، از قبیل مناقشاتی است که در میان یهودیان، بین حضرت موسی<sup>۷</sup> و خداوند واقع شده است و این نیز مؤید ساختگی بودن این روایات است؛ (کورانی، تدوین القرآن، ص ۱۸۸)؛

پنج. از بررسی روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه چنین به دست می‌آید که علت نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، این امر بوده است که در قرائت، توسعه و گشایشی برای مسلمانان حاصل شود. زیرا همه مسلمانان نمی‌توانستند قرآن را به یک قرائت و سبک بخوانند. این بود که پیامبر<sup>۹</sup> از خداوند درخواست کرد که وسعتی در قرائت قرآن برای مسلمانان داده شود و این وسعت و اجازه تا آن‌جا داده شد که به حروف هفت‌گانه رسید. ولی نزول قرآن به حروف هفت‌گانه نه تنها وسیله تسهیل و گشایش برای امت نشد، بلکه موجب سردرگمی و گرفتاری در میان آنها گشت و اختلاف و دودستگی ایجاد کرد تا جایی که عده‌ای از مسلمانان عده دیگر را تکفیر کردند و عثمان مجبور شد که قرائت را به یک حرف منحصر سازد و سایر قرآن‌ها را که وسیله اختلاف در میان مسلمانان بود بسوزاند. در واقع، اختلاف در قرائت قرآن بلاپی برای امت اسلامی بوده است که در زمان عثمان ظاهر گردید. پس چگونه می‌توان گفت پیامبر اکرم<sup>۹</sup> از خداوند متعال چیزی را خواسته که موجب فساد و تباهی و اختلاف میان امت بوده است، و چگونه ممکن است خداوند حکیم چنین درخواستی را اجابت کند و به آن پاسخ مثبت دهد! درحالی که در بسیاری از آیات و روایات از اختلاف نهی شده است، چون که اختلاف موجب هلاکت امت است و در بعضی روایات نیز آمده است که وقتی در محضر رسول اکرم<sup>۹</sup> صحبت از اختلاف قرائت به میان آمد رنگ رخسارش تغییر کرد و سرخ گردید؛

شش. روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که پیامبر اکرم<sup>۹</sup> در مقام درخواست حروف هفت‌گانه گفته است: «پیروان من توانایی ندارند که قرآن را تنها به یک حرف بخوانند» و حال آن که این مطالب

دروغ محض و کذب صریح است، و نمی‌توان آن را به پیامبر<sup>۹</sup> نسبت داد؛ زیرا ما می‌بینیم که مسلمانان پس از دوران عثمان با آن همه اختلاف نژادی و زبان‌های گوناگونی که داشتند، توانستند قرآن را به یک حرف بخوانند؛ پس چگونه می‌توان ادعا کرد که در زمان خود پیامبر اکرم<sup>۹</sup> با این که امت اسلامی از عرب‌های فصیح بودند، یک نوع قرائت برای آنان مشکل و سخت بوده است. (خویی، البیان، ص ۱۹۸-۱۹۹)؛ اگر امکان کتابت، زمینه را برای قرائت یک‌سان در عهد عثمان فراهم ساخت آن‌طور که طحاوی، طبری و دیگران گفته‌اند- همین امکان در زمان پیامبر<sup>۹</sup> فراهم بود و در این مدت اتفاق مهمی رخ نداده و وضع کتابت و غیر آن چندان تغییری نکرده بود. (عاملی، حقائق‌نامه، ص ۱۸۲)؛ هفت. عثمان مسلمانان را به تبعیت از قرائت واحد و ادا کرد و بزرگان صحابه نظیر حضرت علی<sup>۷</sup> این اقدام وی را تأیید کردند. حال اگر واقعاً قرآن به حروف هفت‌گانه نازل شده بود، جای آن داشت که صحابیان بزرگی چون علی<sup>۷</sup> با استدلال به روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، بر اقدام عثمان اعتراض کنند. همین که آنان چنین نکردند، خود مؤید عدم صحت نزول قرآن به حروف هفت‌گانه است. (همان، ص ۱۸۱)؛ هشت. افزون بر اشکالات گذشته، اصولاً نازل شدن قرآن به حروف هفت‌گانه، هیچ معنای معقول و محصلی ندارد و کسی که در این روایات دقت کند معنای صحیحی به دست نخواهد آورد. (خویی، البیان، ص ۱۹۵) مترجم. قرائت‌های مختلف با خود، تأیید پیامبر<sup>۹</sup> (و تأیید الاهی) دارند. تفاوت‌های گویشی، مهم نیستند؛ بلکه این معنا است که در درجه اول اهمیت قرار دارد. تمام قرائت‌های مختلف به یک اندازه، معتبرند. آنها به موازات هم وحی می‌شدند. اختلافات، ظاهراً تنها در بهره‌گیری از این مترادف، به‌جای آن مترادف بوده است. قرائت‌های مختلف نباید تعجب یا ترسی را سبب شوند یا قیل و قال و احساس شرمی را پدید آورند؛ زیرا همه آنها معتبرند، از روزگار پیامبر<sup>۹</sup> رسیده‌اند و با خود،



مهر تأیید او را دارند. اما اختلافات منقول از صحابه درباره موضوعات قرآنی که در زمان پیامبر ۹ بین آنها جدایی افکنده بود، حوزه‌ای گسترده‌تر از اختلافات لفظی صرف را دربرمی‌گرفت.

عبدالله [بن مسعود] روایت می‌کند:

درباره سوره‌ای از قرآن که آیا ۳۵ آیه دارد یا ۳۶ آیه اختلاف نظر داشتیم. نزد پیامبر ۹ رفتیم، وی در حال گفت‌وگو با [حضرت] علی ۷ بود. وقتی به پیامبر ۹ عرض کردیم که درباره قرائت اختلاف نمودیم، چهره [مبارکش] گلگون شد؛ در پاسخ فرمود: «کسانی که پیش از شما بودند به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند.» وی با علی ۷ به نجوا پرداخت و [حضرت] علی ۷ فرمود: «پیامبر ۹ فرمان می‌دهد هرگونه که آموخته‌اید، قرائت کنید.» (همان، ص ۲۳-۲۴).

مؤلف بیان کرد، قرائت‌های مختلف با خود، تأیید پیامبر ۹ را دارند. آن‌گاه چند سطر بعد روایتی را از عبدالله بن مسعود آورد که بخشی از آن بدین قرار است: «وقتی به پیامبر ۹ عرض کردیم که درباره قرائت اختلاف نمودیم، چهره مبارکش گلگون شد، در پاسخ فرمود: کسانی که پیش از شما بودند، به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند.» اگر مؤلف به این بخش از روایت توجه می‌کرد، دیگر نمی‌گفت قرائت‌های مختلف با خود تأیید پیامبر ۹ را دارند؛ چه این که اگر قرائت‌های مختلف از تأیید پیامبر ۹ برخوردار بودند، دیگر جای آن نداشت که آن حضرت در مقابل سخن عبدالله بن مسعود ناراحت شود و چهره‌اش گلگون گردد و بگوید: کسانی که پیش از شما بودند، به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند مترجم.

نکته اصلی احادیثی که از نظر گذشت، این است که نفس مخالفت، امری به مراتب مهم‌تر از اختلافات قرائتی است. اگر از تفرقه باید اجتناب شود، با همه وجوه قرائت، باید مسامحانه برخورد کرد و حق اختلاف نظر را به‌طور متقابل به رسمیت شناخت.

زید بن ارقم روایت می‌کند مردی نزد پیامبر ۹ رفت و گفت: «عبدالله [بن

مسعود] تلاوت سوره‌اي را به من آموخت، زیدبن ثابت نیز همان سوره را به من تعلیم داد و ابی‌نیز چنین کرد. قرائت‌هاي این سه نفر، متفاوتند. از قرائت چه کسی باید پیروی کنم؟» پیامبر ۹ سکوت کرد. [حضرت] علی ۷ که در کنار وی قرار داشت گفت: «هرکس همان‌گونه که آموخته، تلاوت کند. هریک از این اشکال قرائت پذیرفتنی است و همه آنها به یک اندازه معتبرند.» (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۲۴).

این پاسخ، اندک کمکی به آن مرد نکرد، اما پیام کلی آن آشکار است. این که چندین قرائت قرآن به صحابه نسبت داده شده و رواج دارد، مؤمن نباید آن را مایه بی‌آبرویی خود بداند. [حضرت] محمد ۹ خود، از وجود چنین چیزی اطلاع داشت و بر تحمیل قرائت واحد، پافشاری نکرد. او تفاهم و تحمل دوجانبه را به پیروان خود، توصیه نمود، از آنان مصرانه خواست که فضل فروشی‌ها و تعصبات تنگ‌نظرانه و بیهوده خود را به پیروی از او کنار بگذارند. همه قرائت صحابه (که باید به دارندگان آنها زید را نیز بیفزاییم) صحیح و به یک اندازه معتبرند.

از آن‌جا که مسلمانان کوشیدند تا مصداق قرائت‌هاي مختلف را که صحیح و به یک اندازه معتبرند نشان دهند، حدیث سبعة احرف، آرای فراوانی را به وجود آورد.<sup>۱۱</sup>

بسیاری تلاش کردند که احرف مختلف را به موقعیت زبان‌شناسی مرتبط سازند. بنابراین ادعا گردید که قرآن، به هر هفت لهجه مُضَرّ یا همان قبیله بزرگ عرب نازل شده است که پیامبر ۹ از آن برخاست (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۱). این لهجه‌ها عبارتند از: هُدَیْل، کِنَانَه، قَیْس، ضَبَّه، تَیْم‌الرَّیَاب، اَسَدِیْنِ حَزْمِیَه و قُرَیْش.

این نظریه که منظور از حروف هفت‌گانه، هفت لهجه هذیل، کنانه، قیس، ضبّه، تیم‌الرّیاب، اسدبن خزیمه و قریش است از جهات زیر قابل مناقشه است:

۱. عمر، عبدالله بن مسعود را از تعلیم قرآن به لهجه هذیل منع کرد. حال اگر

<sup>11</sup>. Ṫááāçä i äŪçäi äÉŪiì ÈÑçì İiÉ İÑæÝ äÝÉ Çää Èiçä ßÑiä Çäi. (ÈÑçì ÇØáÇŪ ÇÒ Äääç i Ñ.B: ÓiæØi çáÇÈçäi İi Ö92Ü 99).

قرآن به هفت لهجه نازل شده که یکی از آنها لهجه هذیل بود، دیگر جای آن نداشت که عمر عبدالله را از تعلیم قرآن به لهجه هذیل منع کند. بنابراین اقدام عمر به شرح یادشده خود دلیل عدم صحت نظریه مذکور است.

۲. نظریه لهجه‌های هفت‌گانه، با آنچه از عثمان نقل شده منافات دارد؛ زیرا او به گروه سه‌نفری از قریش که برای کتابت قرآن برگزیده بود، دستور داد اگر در قرائت قرآن میان شما و زیدبن ثابت اختلافی رخ داد آن را به لهجه قریش بنویسید، چون که قرآن به لهجه قریش نازل شده است.

۳. نظریه لهجه‌های هفت‌گانه با مضمون این روایت مخالفت دارد که عمر و هشام‌بن حکیم در قرائت سوره فرقان با هم مشاجره کردند. هشام در محضر رسول خدا ۹ آن سوره را به قرائتی خواند؛ آن حضرت فرمود: چنین نازل شده است. پس از او، عمر با قرائت دیگری خواند، باز رسول خدا ۹ فرمود: چنین نازل شده است. سپس آن حضرت فرمود: این قرآن به هفت حرف نازل گشته است. در صورتی که می‌دانیم عمر و هشام هر دو از قبیله قریش بودند و قرآن را به لهجه قریش می‌خواندند و می‌بایست قرائت آنان یکسان باشد و موجب و علتی برای اختلاف آنان در قرائت، از نظر لهجه قبیله‌ای وجود نداشت تا بتوانیم اختلاف در حروف را به اختلاف در لهجه‌های قبایل عرب تفسیر کنیم. (خویی، البیان، ص ۲۰۳) مترجم.

تقسیم‌بندی دیگری از این لهجه‌ها وجود دارد که به ابن عباس نسبت داده شده است. این تقسیم‌بندی شامل پنج لهجه از هوازن و دو لهجه قریش و خزاعه است (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۶۶).

بنا بر نقلی، عبدالله [بن مسعود]، به فردی غیرعرب اجازه داد تا واژه‌ای را جایگزین واژه دیگر کند؛ زیرا آن فرد نمی‌توانست به درستی واژه را تلفظ کند؛ این ناتوانی از واج‌های نامأنوس عربی ناشی می‌شد.

عبدالله [بن مسعود] توضیح داد قرائت، در صورتی صحیح است که در آن، آیه رحمت به آیه عذاب یا بالعکس تبدیل نگردد و یا چیزی که به کتاب خدا متعلق نیست، به آن اضافه نشود (ابویوسف، کتاب‌الآثار، ص ۴۴؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷).

در گونه‌ای از روایت ملاقات [حضرت] محمد ۹ با جبرئیل، نقل شده است که پیامبر ۹ به جبرئیل گفت: من به سویی قومی بی سواد مبعوث شده‌ام، [در پی این سخن] قرائت‌های گوناگون برای تسهیل به او عطا شد (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۳۵).

از نظر طحاوی، علت این تخفیف آن است که آنها در حفظ عین بیان یک قرائت ناتوان بودند و خواندن و نوشتن و دقت در حفظ کلمه به کلمه از عادات آنها نبود.

تسهیل مورد بحث بعدها نسخ گردید؛ زیرا ضرورتی که در ابتدا توجیه‌کننده وجود قرائت مختلف بود، برداشته شد؛ این ضرورت با آشنایی روزافزون آنان با نگارش و دقت در نسخه‌برداری، برطرف گردید (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷). از نظر طبری، تلاوت قرآن به همه آن حروف هفت‌گانه، هرگز الزامی نشده بود. آن حروف تنها از باب تسهیل در روزهای اول، جریان داشتند. وقتی صحابه مشاهده کردند که مسلمانان به خاطر عدم وجود متنی واحد به گروه‌هایی منشعب شده که با یکدیگر مشاجره می‌کنند، به اجماع به این نتیجه رسیدند که باید متنی واحد و مورد توافق همگان را به وجود آورند. صحابه در تعهد بدین امر اشتباه نکردند. آنان توافق کردند آنچه را که مورد تأیید آخرین عرضه قرآن از سوی جبرئیل به پیامبر ۹ می‌دانند، باید رونویسی کنند و همه آن‌چه را که این‌گونه نیست، رها سازند (همان، ص ۵۰).

همان‌طور که دیدیم قرائت‌های مختلف به صحابه نسبت داده شده است و هریک از این قرائت‌ها ادعای مرفوع بودن را داشت. هم‌چنین درباره این قرائت مختلف ادعا شده که پیامبر ۹ از وجود آنها مطلع بود و آنها را تأیید می‌کرد، این تأیید پیامبر ۹ نتیجه حدیث حروف هفت‌گانه بود. از این حدیث، اشاره به لهجه‌های مختلف، تقریباً به آسانی فهمیده می‌شد.

وقتی عثمان تصمیم گرفت نسخه «امام» را بنویسد، گروهی از صحابه را به این کار موظف و به آنها توصیه کرد که اگر در موردی اختلاف یافتند، آن را به لهجه مضر بنویسند؛ زیرا قرآن بر مردی از مضر نازل شده است (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۱). نقل است که عمر، عبدالله [بن مسعود] را از آموزش قرآن به لهجه هذیل، برحذر

داشت؛ قرآن به لهجه قریش نازل شده بود و باید به همین لهجه تعلیم داده شود (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۷).

این روایت و روایت پیشین که در آن از جمع آوری عثمان و توصیه او به اعضای انجمنش سخن رفته است، به منظور توضیح این نکته طراحی شده است که چگونه کتاب آسمانی مُنزل بر فردی مکی، توسط شخصی مدنی به صورت مصحف، آماده و نگه‌داری شده است. اما چون متن قرآن، کاربردهایی را به نمایش گذاشته که گفته می‌شود به لهجه قریش نیست، باقلانی را به افزودن این نکته وادار کرده است که توصیه عثمان به اعضای انجمنش را به معنای دیگری بایست تفسیر کرد، مطابق این معنا، قسمت اعظم قرآن و نه ضرورتاً همه آن، به لهجه قریش نازل گردیده است (همان). از این رو، محدودیت دیگری بر عالمان تحمیل شد.

عبدالله [بن مسعود] به غیر عرب اجازه داد تا واژه‌ای را جای‌گزین واژه دیگر کند. عبدالله [بن مسعود] فردی غیر مکی بود. بنابراین، احتمال دارد که [منظور از اجازه او]، جای‌گزین کردن واژه‌ای هم‌معنا از لهجه خودش به جای واژه‌ای از لهجه مکی باشد. سپس روایت منازعه عمر با هشام به وجود آمد. نه تنها عمر و هشام از یک قبیله بودند، بلکه آنان با پیامبر ۹ نیز هم‌قبیله بودند (همان، ص ۲۲). بنابراین، اشاره به لهجه‌ها در واقع اشاره به مترادف‌ها است و هدف آن توجیه ادعای وجود قرائت‌های مختلف است که از چندین صحابه پیامبر ۹ نقل شده‌اند.

موضوع دیگری که به طور طبیعی به ذهن خطور می‌کند و ذهن نیز پذیرای آن می‌گردد، این است که قرائت‌های مختلف یا حتی مصاحف مختلف، از چندین صحابه منتقل شده‌اند. فرض بر این است که عثمان قرائت واحدی را وضع کرد، بنابر توصیفی که از اقدام وی به عمل آمده است، او نظمی معین برای سوره‌ها وضع کرد. این موضوع، مبنای مفیدی را فراهم ساخت تا اعتبار ادعای وجود قرائت‌های مختلف تقویت گردد. صحابه، قرائت‌های گوناگون را در مناطق مختلف آموزش دادند. آنها قرائت‌های مختلف را از مصاحف مختلفی تعلیم دادند که برای

استفاده شخصی خود تهیه کرده بودند. این مصاحف مختلف، افزون بر وجود قرائت‌های مختلف در آنها، از حیث ترتیب سوره‌ها نیز با یکدیگر متفاوت بودند. بین جمع‌آوری ابوبکر و عثمان، تمایزی باید قائل شد؛ زیرا ابوبکر مصحف خود را در صحف جداگانه‌ای گرد آورد و نظم خاصی در باب سوره‌ها، معین نکرد. این موضوع به مسلمانان اجازه داده است تا استدلال کنند که در واقع، دو جمع‌آوری متمایز خلیفه‌ای درباره متون قرآنی صورت گرفته و انتساب‌های متعارضی در مورد نخستین جمع‌آوری قرآن مطرح نیست. آنچه را که ابوبکر ممکن ساخته بود، عثمان تکمیل کرد. به هر حال، همین تمایز، مسلمانان را قادر ساخت تا برای اقدام عثمان، انگیزه و نتیجه‌ای فراهم کنند.

عثمان نظم سوره‌ها را به ترتیبی که اکنون در اختیار است، سازماندهی کرد. علاوه بر این، او قرائت قرآن را به یک لهجه محدود کرد؛ یعنی همان لهجه قریش که قرآن بدان نازل شده بود. تا آن زمان قرائت قرآن به لهجه‌هایی غیر از لهجه قریش، به عنوان یک تسهیل برای تازه مسلمانان جازز بود؛ زیرا در غیر این صورت تا حدی فشار بر تازه مسلمانان تحمیل می‌شد؛ تازه مسلمانانی که در آغاز راه آشنایی با قرآن بودند. به نظر عثمان اکنون، آن روزها، سپری شده بود؛ زیرا ادامه آن آزادی، بسیار خطرناک بود و باید از آن هراس داشت؛ چون، به ویژه در وابستگی محلی به قرائتی خاص، تعصبات انعطاف‌ناپذیری وجود داشت که فروپاشی اتحاد اسلامی، تصور می‌گشت و یا حتی به آن منتهی می‌شد (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۰).

جمع‌آوری عثمان، زمانی رخ داد که اختلاف قرائت، زیاد شده بود. مسلمانان قرآن را به لهجه‌های عربی با آن کثرتی که داشتند، تلاوت می‌کردند. عثمان صحف را در مصحفی واحد، نسخه‌برداری کرد؛ سوره‌ها را مرتب نمود و قرائت متن را به لهجه واحدی منحصر کرد. این لهجه که چیزی جز لهجه قریش نبود، به این دلیل انتخاب شد که قرآن به آن لهجه، نازل شده است (همان؛ قس. ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۸).

*ادعای نزول قرآن به لهجه قریش از جهات زیر قابل مناقشه است :*

۱. قریشیان در فهم کلمات و الفاظ قرآن، دچار اختلاف نظر بوده و ناگزیر بودند در توضیح آنها به دیگران مراجعه کنند. اگر قرآن به لهجه قریش نازل شده بود، اختلاف نظر مذکور در فهم کلمات قرآن، پدید نمی‌آمد.

۲. اگر قرآن به لهجه قریش نازل شده بود، چرا مفسران و به‌ویژه ابن عباس، در تفسیر قرآن و توضیح الفاظ آن به اشعار و سخن عرب استشهد می‌کردند؟ در حالی که سخنان و اشعار مورد استشهد آنها از تعبیرات و سخنان افراد قبیله قریش نبوده است.

۳. طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش، با استناد به آیه (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. (ابراهیم، ۴) گفته‌اند رسول خدا ۹ از قبیله قریش بوده و آن حضرت و نیز قبیله قریش در مکه به سر می‌بردند. بنابراین، باید قرآن به زبان قبیله پیغمبر ۹ نازل شده باشد تا بتواند حجت بر آنها باشد. در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود، اگر منظور از واژه «قَوْم» در آیه مذکور، فقط قبیله قریش باشد، باید خداوند در جای دیگر یادآور شود که قرآن به لغت و لهجه قریش نازل گردیده است تا مفهوم آیه برای همه روشن گردد و حال آن که خداوند قرآن را با تعبیر (بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ) (الشعراء، ۱۹۵)؛ وصف کرده است و این تعبیر عام و مجمل است و شامل تمام لهجه‌های قبایل مختلف عرب می‌گردد.

۴. طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش، استدلال کردند که قریش، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین قبایل عرب بوده است؛ چون قریشیان در موسسه‌های خاصی که قبایل دیگر عرب هر سال به مکه می‌آمدند سخنانی از آنان می‌شنیدند و از میان سخنان آنها، شیواترین الفاظ و واژه‌ها و تعبیرات را انتخاب می‌کردند و آنچه را که گزین کردند، برای آنها فطری گشت تا جایی که دارای فصیح‌ترین لهجه‌ها شدند. پس قرآن که فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام است، به فصیح‌ترین لهجه‌ها که لهجه قریش است، نازل شده است. در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود: اگر مطلب این‌گونه باشد که طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش مطرح ساختند، پس چرا دانشمندان لغت، خود را به

رنج و سختی و امی داشتند و به بیابان‌ها روی می‌آوردند تا درباره لغات و واژه‌ها تحقیق و پژوهش کنند و برای آشنایی بیشتر با لغات غریب و نادر و شعر شعراء، از اهل بادیه سؤال می‌کردند؛ درحالی که از قریش و ساکنان مکه استفاده نمی‌کردند؟ عده‌ای از عالمان ادب و لغت، برخی از لهجه‌های عربی را بر بعضی دیگر از نظر فصاحت و شیوایی ترجیح داده‌اند. در میان این لهجه‌های ترجیح داده شده، لهجه قریش یافت نمی‌شود. پس چگونه است که طرف‌داران نزول قرآن به لهجه قریش، از لهجه قریش به‌عنوان فصیح‌ترین لهجه‌ها دم می‌زنند. مطلب دیگری که در مورد استدلال مذکور جلب نظر می‌کند این است که قریشیان به چه کیفیتی، لغات فصیح را در موسم حج یا سایر اوقاتی که قبایل مختلف عرب به مکه می‌آمدند از سخنان آنها گزین کرده‌اند. آیا خواص و مردم کارآمدی از قریش به این کار قیام کردند و یا عوام و مردم عادی در صدد انجام این مهم برآمدند؟ چنانچه خواص، این مهم و وظیفه را انجام داده‌اند، آنها عبارت از چه کسانی بوده‌اند؟ اگر بگوییم عوام و مردم معمولی قریش این وظیفه را انجام داده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که آیا در تاریخ، سابقه دارد که عوام‌الناس یک ملتی در صدد تهذیب لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان خود برآمده باشند؟ پاسخ سؤال اخیر، مسلماً منفی و بلکه معکوس است؛ زیرا عوام هر ملتی به قواعد لغت و اصول آنها هرگز مقید نبوده و نیستند و حتی گاهی لغات و تعبیرات را تحریف و یا آن که آنها را از بیگانگان به‌طور ناخودآگاه به صورت لغت و زبان ملّی دریافت می‌کنند. بدیهی است که چنین کاری را نمی‌توان تهذیب لغت و اصطلاح، و انتخاب تعبیر و لهجه فصیح دانست. مورخان گفته‌اند: داوران بازار عکاظ که شعر برتر را انتخاب می‌کردند، معمولاً از قبیله تمیم بوده‌اند؛ چرا مردم این قبیله را برای داوری انتخاب کردند و مردم قریش را در این کار دخالت ندادند؟ در حالی که قبیله قریش، بنابر آنچه طرف‌داران نزول قرآن به لهجه قریش گفته‌اند، از قبیله تمیم شایسته‌تر بودند. (حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۲۹۰-۲۹۴)

منشاء قرائات مختلف، خود قرآن است؛ زیرا این کتاب در ابتدا، به لهجه‌های



متعدددي نازل گردید. ابن عباس می گوید: «قرآن به هفت لهجه (لغت نه حرف) نازل گردید.» (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷).

ابتدا در این که چگونه قرآن تلاوت شود، محدودیتی وجود نداشت. برخی افراد مترادف‌هایی از لهجه خود و یا قواعد مربوط به عادت‌های گفتاری خود را به کار بردند. افرادی دیگر از مترادف‌های همان لهجه استفاده کردند. مهم‌ترین چیزی که می‌بایست تحقق می‌یافت، معنای درست آیات نازل شده به [حضرت] محمد<sup>۹</sup> بود. یکی از اسباب اختلاف قرائت، اجازه تبدیل کلمه‌ای به مترادف آن از طرف عده‌ای از قاریان است. قرائت «أَصُوبٌ قَيْلًا» در آیه «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قَيْلًا» (المزمل، ۶). و قرائت «إِلَّا زَقِيَّةً وَاحِدَةً» در آیه «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» (یس، ۲۹). و قرائت «مَرَّوَا فِيهِ» در آیه «كُلَّمَا أَوْهَضَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» (البقره، ۲۰). نمونه‌های این‌گونه قرائت‌ها هستند. به دلایل زیر، تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها را نمی‌توان پذیرفت:

۱. هر کلمه در جمله و آیه، موقعیت خاصی را دارد که کلمه دیگری با آن موقعیت تناسب ندارد ولو آن که مترادف آن باشد. هم‌چنین کلمات مترادف، موقعیتی خاص خود دارند و وقتی متکلم، همه آنها را به دقت رعایت کند، سخن او بدیع خواهد بود؛ از همین جا، فصیح از غیرفصیح شناخته می‌شود و قرآن کریم از این جهت در حد اعجاز است و در تعیین مواقع کلمات متناسب، برتر از حد توانایی فصحاء عرب است و به همین جهت، آنان در مقابل بلاغت معجزه‌آسای قرآن خاضع شده و به آن اعتراف کرده‌اند. (معرفة، التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مؤدب، نزول قرآن، ص ۷۰-۷۱)؛
۲. تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها مبتنی بر این حدیث است که پیامبر<sup>۹</sup> فرمود: قرآن به هفت حرف نازل شده است. چگونه می‌توان گفت که رسول خدا<sup>۹</sup> تبدیل کلمات موجود قرآن را به کلمات دیگر تجویز کرده است، در صورتی که این عمل، اساس و شالوده قرآن را که

معجزه همیشگی است، درهم می‌ریزد؛ اعجاز جاودانی و حجت همگانی بودن آن را سلب می‌کند و شکی نیست که این عمل، قرآن را از درجه اعتبار ساقط کرده و در نتیجه، این آخرین کتاب آسمانی را مهجور و متروک می‌سازد.

۳. خداوند می‌فرماید: (قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آن‌چه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم» (یونس، ۱۰). پس اگر شخص پیامبر اکرم ۹ مجاز نباشد از پیش خود قرآن را تغییر دهد، چگونه می‌تواند به دیگران چنین اجازه‌ای را بدهد.

۴. پیامبر اکرم ۹ به براء بن عازب دعایی تعلیم فرمود که مشتمل بر این عبارت بود: «و نبيك الذي أرسلت». براء بن عازب به جای کلمه «نبيك» مترادف آن، یعنی «و رسولك» را خواند، رسول خدا ۹ بر او اشکال کرد و از این تصرف و تبدیل یک کلمه از دعا منع فرمود. اگر پیامبر ۹ تا این حد در الفاظ دعا دقت و سخت‌گیری می‌کند و کوچک‌ترین تغییر و تصرف را روا نمی‌دارد، پس چگونه ممکن است اجازه دهد در الفاظ قرآن تغییر و تبدیل ایجاد شود. (خویی، البیان، ص ۱۹۷-۱۹۸) مترجم.

در حدود دوازده سال از رحلت پیامبر ۹ گذشته بود که عثمان خطرهای ناشی از آزادی قرائت‌ها را برای حال و آینده مسلمانان احساس کرد؛ از همین رو در جهت تهیه متن واحدی برای تمام سرزمین‌های اسلامی، گام‌هایی برداشت. او این اقدام را با یک تدبیر ساده، به منصفه ظهور رساند. مطابق این تدبیر، قرائت‌ها از حالا به بعد به متن واحدی که بر مبنای لهجه قریش نوشته شده بود، محدود می‌شد. لهجه قریش، بدیهی‌ترین گزینه به شمار می‌آمد؛ زیرا لهجه پیامبر ۹ بود.

عثمان، نسخه‌هایی از این متن را به مراکز اصلی مناطق فرستاد و فرمان داد که

---

<sup>12</sup>. æä çäläâ ÚËäçä ÇÒ Êíæíä ÞÑÄä ÝÑÇÛË ìçÝËäí: ÚËäçä ÍÓËæÑ ÍÇí Êäçä Ää ÞËíËä äçí ææÔËä äçí:ÇÓËíæçä äçí Óä äçí äçÒß Ó íí Ñä äçí ÓÝçä äç æ çáíçÝ ÍÑäç Ñç Þä ÔíçËä ÄæÑíä Êæíäí æ ÁíçËÞÑÄäí ÈÑ Ääâç ææÔËä Ôíä Êæí: ÈÓæÒçäáí ìç ÇÑä ÇÑä Þäáí æ ÈÓæíäí Êç ÑíÔä äÒçÚ æ ÇíËäçÝ Èä Þáí ÇÒ äíçäÈÑæí æ ääâ äÓáäçäçä íß ÇÑ ä æ íßÍÓË Èä íß äËä æ íß Þáçä ä Òäáí æ ÇÒ äÑ áÚÒÒ æ ÇíËäçÝíßä ÈÑ ÓÑ Íí Ñçä ÝÑæí Ääí: äÔæä æ äíÝæÚ äçäáí. Çæ ÍÓËæÑ ÍÇí äÑ ìç æ äÒí äÑ ÞÓí äÔíÝí äíçäÝÄä ä Ääçä ÌáÚ ÞÑíä çäí ìçÝËä Ôæí: Í ÇÑ ÍÑÞ æ ìç ÍÑÞ Ôæí æ äÑíä Ñç Èä çØçÚË ÇÒ Ää íß äÓíäÝÑçíæçäí. çäøç æçÞÚÄ Íçäâä çíä äçËæí Êç Èä Þìç ÞÓííä: ÑæÔä äíÓË. çíä Ñç äí Íçäíä Þä äÑ ÞíÑ ÍÑäçËæí: ÓçíÑ äÔçíÝ: ÈÚíäç ÊäçÒ Ôíä: ÞæÔÒ ÍçÑäí çä äÔçíÝ ÍÑ äÞçËää Êç çíä ÈÖäíä ÈÑçí ÝÚäÔçíÝ íæí ÈíÓËÑ Ôíä çÓË. çäøç çíä Þä Ääâç Ñç ÓæÒçäíä ÊçÒäí ìç ÇÑä ÇÑä ÞÑíä ìç ÓÓËä ÊçÒäí: ÈíËíçÓË Þä ÇÒ ÍíÑËÇÒ äæÑí ÝË æ æí äÓáäçäçä ÞÑçÑ ÑÝËä çÓË. ÍÑ çíçíË ÇÒ äÑ Óä äæÑí Ää Èä ÒäçäÚËäçä æ Èä ÍÓËæÑ çæ ÔíËË Ôíä çÓË. çäËËä çíä ÈíË íæ äßËä ÍçÑí: íßí ÓæÒçäíä ÄäâçÓË æ Íí Ñíçíä Þä ÇÒæáç äçËæíßÑíä äçä çÓäçí: Èä äÑ Ôßáí Þä ÊçÒí: Ñæç Èæíä ìç ääâ... ÓæÒçäíä æ ìç ÇÑä ÇÑäÞÑíä Ääâç ÈÓËä Èíçä çÓË Þä ÑæÔä Ôæí ÍÑÞ Èæíä ìç ÍÑÞ æ ìç ÓÓËä: æ ÈÑ ÝÑÒ çËËËË äÑßíçä: ÇÒäáÓÄää Þä äçËæí ÄäâçÓË Èä ìçí íæí ÊçÞí äí äçäí. ÇÒ ÌäËä Ííäí æ ÓíçÓí: äí æíäí ÍáíÝä äÓáäçäçääÓáíË ÌçäÚä Ñç ÈÑçí äíÝ ÈÒÑ í Þä ÍÑ íÓ ÍçÒËä äíä ÈÔíÒ Íçíä æ ÍÑ çíä ÞçÑ ää äÔíËæíä çÓË. ÍÑ äÞçËä: çíä äßËä çÓË Þä ç Ñ ää ÇÒ ÌäËä äðäË æ ÓíçÓí çíä ÞçÑ äçäí ÈÑ ÚËäçä äËÇÒí: çíä äßËä ÍÑíæÑ ÚäçíË çÓË Þä çíäâç ðííÑä Úäáí çÓäçä Èæí Þä Èä ÞçÑ ÍçäÒ ääíçä æ äíÞçä äí ÍæÑí.ÍÑ ÈÑçËÑ äí æíäí Þä ÍÑ çíä äßËä: Èæíøä Èä Òäçä æ äßçä äÔíä çÓË. äç çäÑæÒ: ÇÒ Ó äçÑíä ÞÑä æ ÇÒíäíçí çäÑæÒ Íæí Þä äÑ ÓäÑí ÞËËË Íçää æ äæÒä çí ÍçÑí: ÔíËË äí Þäíä æ ÝÑçäæÒ äí Þäíä Þä äÑíäÄä ÑæÒ çÑ ääæÒ Èíçä äÑíäá äÑÓííä Èæíäí Þä äæÒä æ ÞËËË Íçää ÍÑÓË Þäáí. íß ÇÑ ä ÓçíËä ÌçäÚäçÓäçäí æ Óíø ÊçË ÍáçÝ æ ÔÞçÞ ÍÑ Þáçä çäçäí: Ííäí ääâ ÈÑ ÇÒ ÈËËËÚ æ ÈíÞí ÞÑËËÑä áÚË æ ááíáÚÑË çÓË. çäøç ÍÑ äÞçËä äðäË äðßæÑ ÝËä äí Ôæí: çíä ÍÑÓË Þä äËííßÑíä äÓáäçäçä ÈÑäËäçí äËæçíí ÇÒ ÈíÞí Úäáí ääâ ÈÑ çÓË æ ÍÑ çíä äí ÍÑÝí äíÓË° çäøç ÍÑËËÑä ÞíçÓË æ ÍÑäË Ää ÞËíËä äçÞä ÍÑ äíÓÑ ÑÓæá Ííç 9 æ ÒíÑ äÚÑ Ää ÍÓÑË Èäíä Ôíä Èæí ä Êçíí ÝËË ÍÑ çíä Þä çíä çæÑçÞ æçÓËíæçä äç äíçÑß çæáíä ÞÑÄä ÔäÑíä äí Ôí æ äæíÓäí çä äíÓËíä: Ää Ñç ÇÒ Ìäçä äËçÑß íÚäÈÑ 9Ôäííä æ ÍÑ ÍÓæÑ ÔíÓ çæ äæÔËä Èæíäí: ÍÑÝí äíÓË. çíä ÞËíËä äçí Þæ Þ æ ääç æäí Ìçæí äËäíÑÓË æ äËÞä ÁíçË çäçäí Èæí æ ÈÑçí Úäæä äÓáäçä äç Êç çíçä Ìäçäí: ÌÒÄ äÝíÓ ÈÑíä æ ÑçäËäçËÑíä æäÞíÓ ÈÑíä íÒäçí Ìäíç ÓäÑíä äí Ôí. äÔçäíä Ääâç ÍÑ äÑ ìç æ äÑ æÞËí: ìçíÄæÑ ÍæÑçä æ ÓíÓ ìçäÈÑ 9 Èæí° Èä ÍÓæÒ Þä Ó ÇÒ äçËæí Ääâç: ÊçÒ äÔçíÝ Íí Ñí ÍÑ ÍÓË äç Èæí æ ÍËí ÞçÑíçäíËä Ääâç ÞÑçËË äí ÞÑíäí æ ÚçäÑÄ ÚËäçä çÞíçäí ÈÑçí äçËæíßÑíä Ääâç Èä Úäá äíçæÑí. ðÔËä ÇÒ çíä ÝÑçäæÒ äßäíä Þä æíæí Ää ÞËíËä äç ÍÑ ÑæÔä Ôíä ÈÓíçÑí ÇÒ äÚÓäçË æ äËäçËË ÞÑÄä: äí ÈæçäÓËäÄËÑ ÊçÒí. æçÞÚÄ Áíç ääí Ôí Èä ÞíÝíËí: Ääâç Ñç ÈÑçí äÓä äçí ÈÚí äíÝæÚ ÍçÒËË (ÑçäíçÑí: ÊçÑíí ÞÑÄä: Ó430Ú 432).

کاملاً بعید است که وجود قرائت‌های مختلف از هر منطقه‌ای، گزارش شود. همان قرائت‌های صحابه پیامبر ۹ که همه آنها مهر تأیید [حضرت] محمد ۹ را به منزله «قرائت‌های صحیح» کتاب الاهی به همراه داشتند. این قرائت‌های مختلف، نخستین ابزارهایی بودند که با کمک آنها آیات قرآنی به مسلمانان مناطق دوردست امپراتوری اسلامی روبه توسعه، منتقل شدند. متن عثمان، با رونق فزاینده و آموزش روزافزون روبه‌رو شد؛ این متن نسبتاً به آسانی منتشر شد؛ زیرا یگانه متن قرآنی بود که برای استفاده مسلمانان همه مناطق قرار داده شده بود و صحابه به اتفاق آرا، تدارک آن را ستوده بودند. این متن، حاصل تحقیقات طاقت‌فرسای گروهی بود که زمامدار مسلمانان، آنها را برای این کار، منصوب کرده بود.

پاسخ‌های مختلفی به این سؤالات که قرآن کی و توسط چه کسی برای نخستین بار گردآوری شد، ارائه گردیده است. نسل‌های پی‌درپی، عالمان مسلمان به تجزیه و تحلیل این پاسخ‌ها پرداختند. آنان تلاش کردند این مسأله را با فرض این که نه یک [نوع] جمع‌آوری، بلکه چندین [نوع] جمع‌آوری رخ داده است، حل کنند. اما این نگرش، فقط تلاشی برای ایجاد هماهنگی میان انتساب‌های متعارض بود؛ زیرا بعضی از افراد، آشکارا اظهار داشتند که ابوبکر قرآن را برای نخستین بار گردآورد؛ برخی دیگر، این کار را از آن عمر دانستند؛ درحالی که بقیه افراد، معتقد بودند که عثمان این اقدام را انجام داد. این دو دیدگاه را می‌توان با ایجاد ارتباط میان آنها، با یکدیگر هماهنگ کرد؛ آن‌هم با این فرض که اقدام عثمان، مکمل کار محتاطانه‌ای دانسته شود که سلفش آغاز کرده بود. نولدکه<sup>۱۳</sup> معتقد است این [تلقی]

<sup>13</sup>. ÊÆæĭæÑ äæáĭßá ĩ ÎÇæÑÔäÇÓ ãÔäæÑ ÁáãÇäĭ ĩÑ ĩæã äÇÑÓ 1836 ĩÑ äÇÑÊæÑ ÇÒ ÔãÑãÇĭ ÁáãÇä äÊæáĭÔĭ. æĭ ÇááĭÇÊ ĩ ÝáÓÝã æ ÒÈÇä äÇĭ ÓÇäĭ ÑÇ ĩÑ ĩÇäÔ Çã äÇĭ æÊĭä äĭ áÇĭ Ôĭßĭ æĭä ĩ áĭä æ ÊÑáĭäÝÑÇ ÑÝÊ. äæáĭßá ĩÑ ÓÇá 1856 ĩßÊÑĭ äĭĭäÇÊĭ ĩæĭ ÑÇ ÊÇ ÇĭÇä äÇãä Çĭ ĩÑÈÇÑã «ÊÇÑĭĭ ÞÑÄã» Èã ĩÓÊÄæÑĭ. æĭ Çĭä ÇĭÇä äÇãä ÑÇ äãÑÇã ÊÇ äáĭÞÇÊĭ ÊĭÊ ÚäæÇã «ÊÇÑĭĭ ÞÑÄã» ĩÑ ÓÇá 1860 äãÊÔÑ ÒÑĭ. äæáĭßá ÓÇÒ äæĭ æ äÇÑ ÓÇá ÚãÑ ÑßÇÑ æ ÑĭÇÓä ĩÑ 29 ĩÓÇãÈÑ 1930 ĩÑ ÒÇÑÁÓ Ñæãä ÊĭÑæĭ ĩÇÊ ÝÊ. (äĭß Êĭä ĩ ÝÑãä ĩÇãÚ ÎÇæÑÔäÇÓÇä ĩ ìĭ Ô1135Ü 1139° Êĭæĭ äæÓæÚÉ ÇáãÓÊÔÑÞĭäĭ Ô417Ü 420° Ýæßĭ ÊÇÑĭĭ ĩÑßÉ ÇáÇÓÊÔÑÇÞĭ Ô225Ü 228).

راهی برای برگرداندن این جریان به ابوبکر باقی نمی‌گذارد (نولدکه *Geschichte des Qor'Ans* ج ۲، ص ۲۲). اگر نقش عمر، تنها در توصیه به جمع‌آوری خلاصه شود، چنان که شده است، او تنها می‌توانست به ابوبکر چنین کاری را سفارش کرده باشد؛ در این صورت راهی برای انتقال این جریان به عثمان باقی نمی‌ماند. به راه‌حلی نیاز بود تا با کمک آن این مراحل مختلف به یکدیگر پیوند داده شوند. این راه‌حل، نقشی بود که مصحف حفصه ایفا کرد؛ مصحف کسی که هم دختر عمر و هم بیوه پیامبر<sup>۹</sup> بود. این راه حل، همواره چاره‌ساز نیست؛ زیرا برخی از روایات نقل می‌کنند که عثمان برای نخستین بار قرآن را جمع‌آوری کرد. نویسندگان جدید اروپایی، نقش مصحف حفصه را در ماجرای جمع‌آوری قرآن، بیش از حد بزرگ جلوه داده‌اند. شوالی<sup>۱۴</sup>

می‌گوید: «مصحف حفصه مطمئن‌ترین امر از کل ماجرای جمع‌آوری ابوبکر است»؛ اما آن مصحف در ادبیات جمع‌آوری قرآن این‌گونه نیست (همان، ص ۲۱). بل<sup>۱۵</sup> می‌گوید: «این مطلب که حفصه نسخه‌ای از قرآن را به صورت صحفی

در اختیار داشته، قطعی به نظر می‌رسد.» (بل، *Introduction* ص ۴۰). وی مدعی است: «در واقعیت داشتن آن صحف، تردیدی وجود ندارد.» (همان، ص ۴۴).

---

<sup>14</sup>. Fr. Schwally, *Yāsin* ōæçái i ÎçæñŌäçŌ Ááäçái İŃ Óçá 1863 İílâ Èâ İâçä Ōæİ. æi ÒÈçä áçì ŌŃbì Ńç Çò äæáíßáYŃç ŃYÉ. Ōæçái İŃ Óçá 1919 Ōã Çò İâçä ÝŃæÉŌÉ. æi ÁÈçŃi Ńç Èã ŃŌÈã ÈíŃiŃ İŃÄæŃi ßã ÈŃîçŌ Äãâç ÚÈçŃÈãì ÇŌ: ÈçŃíŃ ÞŃÄã i ÈŌíí çááİçŌä æçáäŌçæi Èíâbì i äŌçŃßÈ İŃ ÈŌíí ØÈÞçÈ ÇÈä ÓÚíæ «ÞŃÄã». (Úbìbì i çááŌÈŌŃbæã i İzi Ō410).

<sup>15</sup>. R. Bell, *Ńi ÇŃi Èá i ÎçæñŌäçŌ äŌãæŃ ÇŌßçÈáäİ İŃ Óçá 1876 İílâ Èâ İâçä Ōæİ. æi İŃ İçäŌ çã ÇííäÈæŃ İŃ ŃŌÈã çááíçÈ İŃŌ Íæçáí æ İŃ çíä İçäŌ çã i ÒÈçä áçì ÚÈŃi æ ÚŃÈi ÁãæÍÈ. Ó Ó İŃ ÁáäçäÈÍŌíáçÈŌ Ńç Çìçãã İçì. Èá ÇŌÈçİçŃ ßŃŌi ÚŃÈi æ ÚÈŃi İŃ İçäŌ çã ÇííäÈæŃ Èæİ. æi İŃ Óçá 1952İŃ ØŌÈ. (äíß Èíä i ÝŃäã İçäú ÎçæñŌäçŌçä i İzi Ō203° ÚÈİçáááíæŃæŌi ÝŃäã çŌáçã ŌäçŌçä ÎçŃîi i İzi Ō120).*

آنها به علت عمیق نبودن تحقیقاتشان در مورد روایات مسلمانان، متن عثمان را چیزی بیش از یک نسخه برداری صرف از صحف حفصه نمی دانند؛ (نولدکه، *Geschichte des Qor'Ans*، ج ۲، ص ۵۶؛ بل، *Introduction* ص ۴۴). این مطلب بدون تردید نادرست است.

در میان همه روایات جمع آوری متون قرآنی - چه روایاتی که جمع آوری متون قرآنی را به قدمتی همانند زمان ابوبکر، یعنی زمانی که اندکی بیش از یک سال از رحلت پیامبر ۹ گذشته بود، می رسانند و چه روایاتی که جمع آوری را امری پایان یافته و در زمانی به تأخر زمان عثمان، یعنی دوازده سال پس از رحلت پیامبر ۹ و یا حتی بعد از این زمان، یعنی زمان مروان بن حکم، می دانند - آن عامل پیوسته و ثابت که همواره به چشم می خورد، نقشی محوری است که چه به منزله کاتب شخص پیامبر ۹ و چه به منزله گزارش گر ابتکارهای گوناگون خلفا در مورد مسائل قرآنی، به وسیله زید بن ثابت، ایفا شده است.

### نتایج مقاله

از بررسی دقیق مطالب جان برتن که از نظر گذشت نکات چندی به دست می آید:

۱. به اعتقاد جان برتن، انگیزه‌ای که اقدام عثمان را در بحث جمع آوری قرآن رقم زد، هراس و نگرانی از گسترش اختلاف قرائات در میان مسلمانان بود که مبادا آن اختلاف قرائات، مسلمانان را چون یهود و نصارا بر سر کتابشان دچار تفرقه کند.
۲. ماهیت اقدام عثمان، در مقایسه با اقدام ابوبکر، جمع المصحف است. توضیح آن که اقدام ابوبکر، جمع القرآن بود. یعنی وی آیات پراکنده قرآن در نزد افراد را گردآوری کرده و آنها را در یک جا قرار داد؛ ولی به انتشار آن متون گردآوری شده در میان مسلمانان نپرداخت؛ بلکه آن را به عمر داد و از عمر به دخترش حفصه به عنوان میراث شخصی انتقال داده شد. عثمان

که می‌دید فقدان مصحف واحدی در میان مسلمانان سبب اختلاف و چنددستگی شده است، برای پرکردن چنین خلأیی به انتشار متون جمع‌آوری شده توسط ابوبکر پرداخت. البته عثمان این انتشار را همراه با اصلاحاتی انجام داد. آن هم بدین صورت که نظم سوره را به ترتیبی که امروزه دیده می‌شود، درآورد. قرائت کردن قرآن را به یک لهجه محدود کرد. توضیح آن که تا عهد عثمان قرائت قرآن به لهجه‌های مختلف عرب، به منظور تسهیل در کار مسلمانان جائز بود. اما عثمان با مشاهده اختلاف قرائات، دریافت که تداوم چنین آزادی در عرصه قرائات، امری است بس خطرناک که باید برای آن چاره‌جویی کرد؛ زیرا هر یک از مناطق مهم اسلامی، بر قرائت خاصی اصرار ورزیده و دیگر قرائات را فاقد اعتبار می‌دانستند. تداوم این مسأله، به تفرقه در میان مسلمانان می‌انجامید. به همین منظور، عثمان، محدودیت مذکور را در بحث قرائات قرآن قائل شد. در واقع وی با انتشار متن واحدی که در سایه مساعی جمعی از صحابه پیامبر فراهم آورد، مصاحف را بر مبنای مصحف واحدی یک‌پارچه و هماهنگ ساخت. از همین رو ماهیت اقدام او در حوزه جمع‌آوری قرآن، جمع‌المصحف است. با توجه به ویژگی‌های اقدام عثمان که یاد شد، برتن نظر شوالی و بل را مبنی بر آن که متن عثمان چیزی بیش از یک استنساخ صرف از مصحف حفصه نیست، به ضرس قاطع نادرست می‌داند.<sup>۳</sup> برتن روایاتی را که حاکی از اختلاف قرائتند، جعلی می‌داند. مبنای این دیدگاه، تردیدهای گولت تسیئر در اعتبار تاریخی روایات مربوط به صدر اسلام و نظرات شناخت در جعلی دانستن اسناد احادیث است.

(Burton, *The collection of The Qur'ân*, 5 - 7, 25 - 26, 42 - 43, 186 - 187, 211; Motzki, «The collection of The Qur'ân», 11 -12; Madelung, «review of The Collection of The Qur'ân», 429).

این مبنای از پشتوانه علمی برخوردار نیست؛ زیرا برخی از حدیث‌پژوهان مسلمان و غیر مسلمان، به نقد شواهد و مستندات این رویکرد شکاکانه نسبت به احادیث اسلامی پرداخته‌اند که در این جا مجالی برای طرح آنها

نیست. (برای اطلاع از نقدهای وارد بر نظرات شکاکانه گلدزیهر و ساخت درباره احادیث، ن.ک :

Motzki, «Hadith: origins and Developments», xx - xxxi; Fueck, «The role of traditionalism in Islam», 28/ 14 - 15;  
A.zamānī, *Studies in Early hadith Literature*, 293 - 299; id., *On Schacht's Origins of Muhammadan  
Jurisprudence*, 15, 154 - 156, 165 - 168, 177 - 182, 192; Schoeler, «oral torah and Hadith: transmission  
.Prohibition of Writing. Redaction», 28, 73, 75, 85; Abbot, *Studies in Arabic Literary Papyri*, 2/ 68 - 72;  
Robson, «A Revaluation of Islamic Tradition», 28/ 30, 169 - 170; Horovitz, «The Antiquity and origin of The Isnad»,  
28/ 154 - 155;

سزگین، تاریخ نگارش های عربی، ص ۹۷ - ۹۸، ۱۰۵ - ۱۱۷)

### فهرست منابع مؤلف

- . ابن ابی داود، ابوبکر عبدالله. *کتاب المصاحف*. تصحیح: ای. جفري. قاهره: ۱۳۵۵ق/ ۱۹۳۶م.  
. ابن حجر، احمد بن علي بن محمد العسقلاني. *فتح الباري*. ۱۳ جلدی، قاهره: ۱۳۴۸ق/ ۱۹۳۹م.  
. ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم الکوفی. *کتاب الآثار*. حیدرآباد: ۱۳۵۵ق.  
. بل، آر. *Introduction to The Qurʾān* ادینبورگ: ۱۹۵۳م  
. الدانی، ابو عمر عثمان بن سعید. *کتاب المُنْع*. تصحیح: أ. پرتسل. استانبول: ۱۹۳۲م.  
. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر. *الاتقان فی علوم القرآن*. ۲ جلد در ۱ جلد، حلبی، قاهره: ۱۳۵۴ق/ ۱۹۳۵م.  
. الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر. *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*. تصحیح: شاکر. ۱۵ جلد تاکنون، قاهره: ۱۹۵۴م.  
. نولدکه، تی اچ. *Geschichte des Qurʾāns*. ویرایش: إف آر. شوالی. ۲ جلدی، لپزیگ : ۱۹۰۹-۱۹م. GdQ2.



## فهرست منابع مترجم

- . قرآن مجید. ترجمه محمد مهدي فولادوند.
- . ابن ابی داود السجستاني، عبدالله. كتاب المصاحف. دمشق: دارالتكوين للنشر والتوزيع، ۲۰۰۴م، چاپ اول.
- . ابن حجر العسقلاني، احمد بن علي. تهذيب التهذيب. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق، چاپ اول.
- . البخاري، محمد بن اسماعيل. صحيح البخاري. بيروت: دارالقلم، بي تا، بي چا.
- . بدوي، عبدالرحمن. موسوعة المستشرقين. بيروت: دارالعلم للملايين، ۱۹۸۹م، چاپ دوم.
- . الترمذي، محمد بن عيسى. الجامع الصحيح (سنن الترمذي). بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ق، چاپ اول.
- . حجتی، محمدباقر. پژوهشي در تاريخ قرآن كريم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۸۴ش، چاپ بيست و يكم.
- . الخوئي، ابوالقاسم. البيان في تفسير القرآن. قم: المطبعة العلمية، ۱۳۹۴ق، چاپ سوم.
- . الذهبي، شمس الدين. سير اعلام النبلاء. بيت الافكار الدولية، بي جا: بي تا، بي چا.
- . راميار، محمود. تاريخ قرآن. تهران: انتشارات اميركبير، ۱۳۸۰ش، چاپ پنجم.
- . الزركلي، خيرالدين. الأعلام. بيروت: دارالعلم للملايين، ۱۹۸۹م، چاپ هشتم.
- . سزگين، فؤاد. تاريخ نگارش هاي عربي. ترجمه: مهران ارزنده و شيرين شادفر. تهران: سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۳۸۰ش، چاپ اول.
- . السيوطي، عبدالرحمن. الاتقان في علوم القرآن. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۱ق، چاپ اول.
- . \_\_\_\_\_ الدرّ المنثور في التفسير المأثور. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ق، چاپ اول.
- . الطبري، محمد بن جرير. جامع البيان عن تأويل آيات القرآن. قاهره: مركز البحوث و الدراسات العربية و الاسلاميه، ۱۴۲۲ق، چاپ اول.

- . العاملي، جعفر مرتضي. حقائق هامة حول القرآن الكريم. قم: مؤسسه النشر الاسلامي، بي تا، چاپ اول.
- . عبداللهي خوروش، حسين. فرهنگ اسلام شناسان خارجي. اصفهان: مؤسسه مطبوعاتي مطهر، ۱۳۴۴ش، بي چا.
- . عسكري، مرتضي. القرآن الكريم و روايات المدرستين. بيروت: شركة التوحيد للنشر. ۱۴۱۷ق، چاپ اول.
- . العقيقي، نجيب. المستشرقون. قاهره: دارالمعارف، بي تا، چاپ چهارم.
- . فوك، يوهان. تاريخ حركة الاستشراق. نقله عن الألمانية: عمر لطفي العالم. بيروت: دارالمدار الإسلامي، ۲۰۰۱م، چاپ دوم.
- . القرطبي، محمد بن احمد. الجامع لاحكام القرآن. بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۰ق، چاپ اول.
- . الكليني، محمد بن يعقوب. الكافي. تهران: دارالكتب الاسلامية، بي تا، بي چا.
- . الكوراني، علي. تدوين القرآن. قم: دارالقرآن الكريم، بي تا، چاپ اول.
- . مؤذب، رضا. نزول قرآن و رؤياي هفت حرف. قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۶ش، چاپ دوم.
- . معرفت، محمد هادي. التمهيد في علوم القرآن. قم: مركز مديريت حوزه علميه قم، ۱۴۱۰ق، چاپ سوم.
- . \_\_\_\_\_ صيانة القرآن من التحريف. قم: مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۳ق، چاپ اول.
- . النيسابوري، مسلم بن الحجاج. الجامع الصحيح. بيروت: دارالفكر، بي تا، بي چا.
- . نيكيين، نصرالله. فرهنگ جامع خاور شناسان مشهور و مسافران به مشرق زمين. تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۰ش، چاپ دوم.
- . Abbot, Nabia. *Studies in Arabic Literary Papyri II: Quranic Commentary and tradition*. Chicago: The University of Chicago Press, 1967.
- . A..zamÑ, Mu.hammad Mu.s.tafÀ. *On Schacht's Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Oxford: Oxford University Press, 1996.

- . \_\_\_\_\_ . *Studies in Early Hadith Literature*. Indianapolis: American trust Publications U.S.A, 1978.
- . Burton, John. *The Collection of The Qur'Àn*. Cambridge: Cambridge University Press, 1977.
- . Fueck, Johann. «The role of traditionalism in Islam», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell press, 2004.
- . Horovitz, Josef, «The Antiquity and origin of The Isn'Àd», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.
- . Madelung, Wilferd, «review of The collection of The Qur'Àn», *International Journal of middle East studies* 3, 1979.
- . Motzki, Harald, «The collection of the Qur'Àn: A Reconsideration of Western Viewe in Light of Recent Methodological Development», *Der Islam* 78, 2001.
- . \_\_\_\_\_ , «Hadith: Origins and Developments», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.
- . Robson, James, «The isn'Àd in Muslim tradition», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.
- . Schoeler, Gregor, «oral torah and hadith: transmission, prohibition of Writing, Redaction», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.